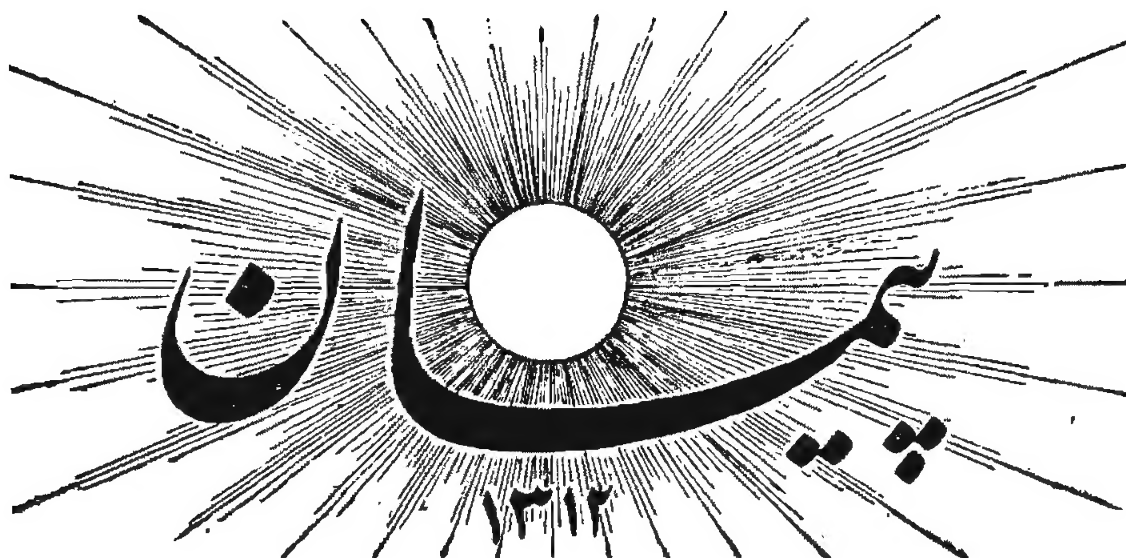

پیمان
پیمان سال سوم
شماره هفتم

خدا باماست





شماره هفتم | مرداد ماه ۱۳۱۵ | سال سوم



دارنده

کسروی تبریزی



جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

شرکت ( مطبعهٔ طلوع ) طهران

# فهرست آنچه چاپ شده



---

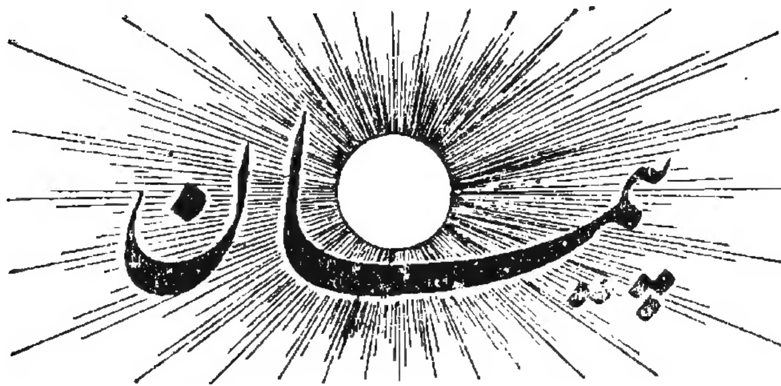
## بهای مهنامه

| | | |
|---|---|---|
| یکساله | | ۴۰ ریال |
| ششماهه | | ۲۰ « |
| شاگردان دبستانها و دبیرستانها یکساله | | ۳۰ « |
| طلاب مدارس قدیمه | « | ۲۰ « |
| شهرهای بیرون ایران | | ۱۵ شلنك |

از سال دوم چند دوره باز مانده دوره‌ای ۴۰ ریال فروش میرسد

ازسال یکم تنها ششماهه نخست بازمانده جلدی ۵ ریال فروش می‌شود

خدا با ماست




سال سوم    مرداد ماه ۱۳۱۵    شماره هفتم

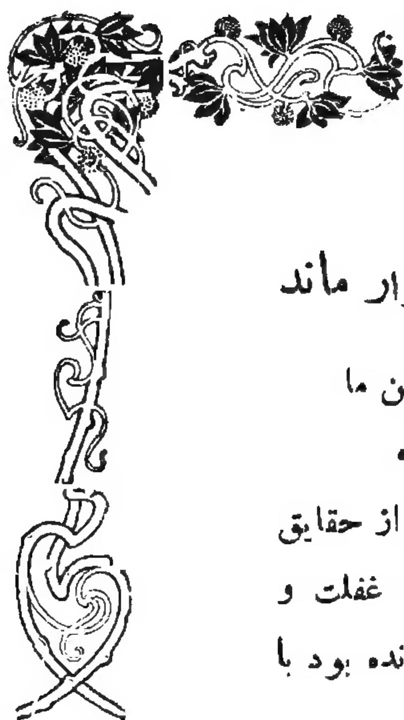
## مارا با گمراهان سازشی نیست

کسانی می گویند : پیمان نباید اینهمه با فیلسوفان و عرفا و شعرا و هواداران اروپا و دسته های دیگر بجنگد و همه را با خود دشمن سازد . بهتر آنکه با دسته هایی بسازد .

می گوییم : مارا با گمراهان سازشی نیست .

کسیکه راه خدارا پاک می کند بروست که با همه گمراهیها نبرد نماید و دل آسوده داشته از کسی باك نکند . چرا بر آن می نگرید که با همه این دسته‌ها نبرد مینماییم . بر آن بنگرید که با این نبردها هرگز دچار لغزش نمیگردیم و سخنی بناروا نمی رانیم . آیا این گواه نگهداری خدانیست ؟ . . .

**کسروی**



## پیمان بر پیمان خود استوار ماند

سه سال است پیمان در سرزمین ما
بنور افشانی آغاز کرده
دراین روزگار کوتاه چه‌بسا از حقایق
که سالها بلکه قرنها در زیر پردهٔ غفلت و
نادانی و بیخبری پوشیده وپنهان مانده بود با
بیانی رسا آشکار ساخته .

چه بسیار از خویهای زشت و ناپسند که عادت و مداومت زشتی
آنها را نهان میداشت بدستیاری خرد پرده از روی آنها برداشته .

این نامه با روشن ساختن مرام خود راهی بس کوتاه و آسان
در زندگی به‌پیش پای ایرانیان گذاشته وایشانرا از سرگردانی
رهائی می‌بخشد .

راستی را پیمان بر پیمان خود استوار ماند وهرچه در آغاز
پیدایش نوید میداد همه را انجام داد وبار سنگین خودرا با راستی و
درستی وبردباری بمنزل رسانید . خوانندگان این‌نامه گرامی درهر
شمارهٔ ازآن چیزتازهٔرا یاد گرفتند وچون همیشه در گفتگو بگواهی
خرد تکیه دارد وهمه گفتارهاازدلی پاك ودور از کینه وهوس تراوش
میکند بیشتر ازآنچه بنداشته شود در روشن کردن دیدهٔ درونی و تیز

کردن گوش دل خوانندگان تاثیر بخشیده .

گفتگو هائیکه این نامه دربارهٔ شناسانیدن حقیقت خداشناسی دین وآئین ، وهرگونه مطلبهای سودمند دیگر نموده همگی درخور ستایش و شایستهٔ آفرین هستند . زیرا همه از روی نهایت بیغرضی و خیر خواهی وحقیقت جوئی و دور از تعصب وخود خواهی بودهاست

نوشته هائیکه ازبیرون میرسد گواهند براینکه همهٔخوانندگان پیمان دلبستگی بسیار بنگاشته های آن داشته و با نهایت علاقه چشم براه رسیدن شماره های آن هستند .

جمله های زیرین یك‌بهر از نوشتهٔ آقای سید محمد ابراهیم حقشناس که یکی از مردان دانشمند و فهمیدهٔ جهرم هستند ودر نامه خود بنگارنده راجع بـه پیمان اظهار نظر نموده اند یکی از آن گواه ها می باشد :

« راستی که این مهنامهٔ آبرومند وبیمانند وبت شکن پیمان مارا شیفته خود کرده بطوریکه هر ماهه باشد انتظار ، انتظار رسیدنش را داریم ، من عجز دارم که از اینمجله و خصوصاً گفته هـای دارندهٔ گرامی آن تعریفی کنم ، همینقدر بس که واقعاً بت شکن‌است ومردم را بحقائق دین و آئین و مردمی آشنا میکند .

حقیقة هروقت من مشغول مطالعهٔ این مهنامه میشوم نمیتوانم از درخواست توفیق وتأیید برای این‌رادمرد خود داری نمایم ، خدایش کمك کند وبه پیشرو مقصود خود همراهی بنماید .

این مرد خدائی باساده ترین عبارات و روشنترین بیانات مردمرا بآئین درستی و راستی زندگی آشنا میکند آئینهای زشت ولغزشها

وسیله کاربهائیکه درمیان مردم رواج داشت وآنانرا بدوزخ این جهان و جهان دیگر میرسانید و کسی هم از دانشمندان وبزرگان التفاتی نداشت ویااگر داشت اینرد دردلش میماند تابمیرد ونمیتوانست بکسی بفهماند چطور اینمرد بزرك دامن بر کمر زده وخدارا پشتیبان خود قرارداده وبدون اینکه از مردمان کج اندیشه وبد خواه ترسد بمردم نشان میدهدوبآنها میفهماند و کورانرا بینامیکند . خدایاتو اوراکمك بده وچشم اورا برای همیشه روشن بدار . »

***

یکی از موضوعهای بسیار سودمند که در شماره گذشته موردانتقاد وخرده گیری واقع شده بود موضوع مبالغه واغراق ویا باصطلاح خود پیمان گزافه رانی میباشد که چون گفتار های دیگر مهنامه بسیار بجا ودرعین حال مؤثر بود .

اینجانب نیز میخواهم با نهایت بیطرفی و دور از غرض موضوع تعصب را که یکی از دردهاست دراین شماره مورد گفتگو قراردهم .

شاید خوانندگان کم و بیش بامردمان متعصب رو برو شده ویابا نوشتههای آنها سروکار پیدا کردهو بسیارتعجب نمودهاند که چگونه آدمی در اثر تعصب با چشم و گوش کور و کر همه‌رانیز کرو کو رفرض کرده ودر اداء مقصود خودبلاف و گزاف ومبالغه واغراق باافراط کاری هرچه تمامتر دست میزند و هیچ این اندیشه را نمیکند که کار زشت ونکو هیدهٔ اوبه پیشگاه بزرگان هیچگونه ارزش وبها وارجی نداشته بلکه وسیلهٔ سبکی خود او را فراهم میکند .

کسانی از تاریخ نویسان دیده میشوند که در تعریف چیزیراکه

دوست دارند ویا بد گوئی از کسی که طرف دشمنی آنهااست بقسمی دچار تعصب می شوند که بکلی حقیقت را فراموش واز دست میدهند .

با اشخاصی روبرو میشویم که چون با کسی یاچیزی نظر خوبی ندارند چنان دربارهٔ آن دادرسوائی و بدگویی میدهند که اسباب حیرت ما میشود و اگر صد نیکویی و خوبی درآن یافت شود همه را فراموش می کنند .

بدتر از همه آنکه گاهی کسانی بسائقه تعصب تیشه بریشه ملت خود می زنند . باینمعنی از بس رشته تعقل را از دست میدهند در راه خرابی دیگران نسبت هایی نیز بمردم خود می دهند . بهترین گواه این نادانی نگارشی است که ازیك نویسنده در دست است ومن اینك عبارت هایی را از آن بگواهی می آورم .

این نویسنده بجای گفتگو از درد های امروزی بـه حوادث چهارده قرن قبل پرداخته با زبان بسیار ناسزایی پیش آمد های آغاز اسلام را جسته جسته یاد می کند وهیچ پروای آن ندارد که چنین لحنی پیش ازهمه باعث دلگیری هممیهنان خوداو خواهد بود . سال چهارده هجری را منحوس شمرده هیچ نمی فهمد که گرفتاری امروزی مردم چیز هاییست که خود آقای نویسنده و امثال او حامل و دارای آن می باشندوسال چهارده هجری را بزندگانی امروزی ما هیچ اثری نیست

پس از یکرشته عبارتهای نابجا و تعصب آمیز آقـای نویسنده می رسد باین جمله :

« چون اعراب در حملهٔ خود بایران بسلاح دین مسلح بودند گروهی از ایرانیان نیز چون به آفرید وسنباد و راوندیه وبابك ومقنع

در برابر آنقوم دست بدین سلاح بردند و با ایجاد اختلافات دینی و آوردن ادیان تازه رشتهٔ یگانگی عرب را گسیختند . »

این همان « تیشه بریشه ملت خود زدن » است که در بالا یاد نمودم . این آقا بایرانیان نسبت میدهد که چون درمقابل عرب مغلوب شدند آن زمان بدینسازی پرداخته اختلافات میان عرب انداختند . آیا این نسبت با حقایق تاریخی موافقت دارد ؟! آیا دین سازی شایسته یك ملت کهنی مثل ایران میباشد ؟! چرا آقا تاریخ را نمیخواند که ایرانیان تا دیرزمانی با اسلام دشمنی سختی نمودند وتا توانستندجنك و کشتار دریغ نگفتند وباانکه یزدگرد فرار کرد و عرب برتمام ایران دست یافت ایرانیان از دشمنی دست برنداشتند . لیکن پس از دیری چون حقیقت آن دین را درك نمودند این زمان از روی میل و دلخواه باسلام گرویدند ولی باعرب همچنان کشا کش مینمودند تا ایشان را از ایران پس گردانیدند . داستان ابو مسلم و یعقوب لیث و آل بویه بهترین گواه است که ایرانیان برعرب چیره شدند و یوغ سیادت خود را بر گردن ایشان گزاردند و در همان حال باسلام از درون دل ایمان داشته اورا محترم می گرفتند . این حقیقت کجا وآن خیالات آقای نویسنده کجا ؟!

از این بگذریم : آیا ایرانیان این اندازه از فهم دور بودند که نمیدانستند اختراع دین های گوناگون درقدم اول باگیر خودتوده ایرانی میشود ومایه اختلال می گردد ؟! این مثل مانند آنست که کسی که از دست میهمان بستوه آمده سم در طعام داخل کند و این نداند که فرزندان خود او نیز از آن طعام خورده مسموم خواهند

شد . یا از مار گیری چندین مار خطرناك خریده بخانه بیاورد و رها گرداند و این درك نکند که آن مار ها چنانکه میهمانانرامی گزند خود او و خانه‌اش را هم از پا می اندازند .

ببینید آقای نویسنده تاچه‌اندازه اسیر تعصب شده که ازاین‌حقایق واضح چشم می‌پوشد . کنون بیاییم برسر آن دینها که میگویدایرانیان برای تولید اختلاف درمیان عرب جعل نمودندوببینیم آیاچه بود وچه حالی داشت . یکی‌از آنها راوندیه است که نام می‌برد . آیا راوندیه چه دینی بود وبرعرب چه ضرری رسانید ؟ ! . اگر نویسنده اطلاع تاریخی داشت میدانست که راوندیان یکمشت از نادانان بودند کهامامت را حق اولادعباس می شمردندو کم کم نادانی را بانجا رسانیدند که منصور دوانقی را پرستش نمودند و ما اینك عبارتهای ابن‌العبری را درباره یکی از حوادث این دسته ترجمه می نماییم :

درحوادث سال ۱۴۳ می نگارد : دراین سال بود خروج‌راوندیه برمنصور در مدینه هاشمیه . ایشان گروهی از مردم خراسان هستند که بتناسخ ارواح اعتقاد دارند ومنصور را خدای روزی دهنده خود می‌شمارند واینست شروع نمودند دور قصراو طواف نموده میگفتند : این قصر پروردگار ماست . منصور ازاین کار ایشان برآشفت‌وچون درقصر اسب نبود پیاده بیرون آمد ودرمیان بازار ندا کردند تا مردم گرد آمده برآن گروه تاختند و جنك کرده همه را کشتند و شماره ایشان ششصد تن بود .

اینست نمونهٔ از کارهای‌راوندیه که آقای نویسنده بانها می‌نازد وهمیخواهد ایشانرا به بزرگان وپیشوایان ایران نسبت دهد .

اگر درآن روز درایران نام راوندیان را می بردند بیشك هر عاقل وغیرتمندی از اظهار نفرت خود داری نمیکرد و راضی نمیشد یکدسته سفیه را بنام ایرانی بشناسد . ولی امروز کسانی میخواهند بان سفاهت هاافتخار کنند در اینجاست که میگوییم تعصب چشم عقل رامیبندد واین نتیجه‌را می بخشد که کسی نادانسته بزیان توده خودسعی نماید .

این مسئله رادشمنان ایران جعل کرده‌اند ومقصودشان عداوت است . ایرانیان بااصالت وشرافت چند هزارساله خودبچنین کاری اقدام نمی نمودند وبشهادت تاریخ ننموده‌اند. خوبست این جوانان که آتش میهن پرستی در کانونهای سینه‌شان شعله وراست وایشان راآسوده نمیگزارد ازقرنهای دیرین چشم پوشیده وبعیب های امروزه بپردازند اخلاق عالیه را ترویج نمایند باختلافات درعقاید ومراسم چاره بجویند بقول پیمان ریشه بیهوده بافی‌را از ایران براندازند این کار هاست که نافع واقع می شود . وآنگاه درتاریخ ما یونان و ترك و مغول بیشتر سزاوار ملامت وبدگویی هستند تاعرب وبهتر است که مدتی هم ازاینها تعقیب کرده شود و بعبارت اخری برای ما بیگانه بیگانه است چه عرب باشد وچه مغول وترك ویونانی . پس بهتراست همه‌را بیك رشته کشیده با همگی یکرفتار را پیش گیریم .

ا . حاذقی

---

## ( سخنی چند در پیرامون سخن )

| | |
|---|---|
| گر نه مضمون سودمندی هست | هان و هان . تا سخن نپردازی . |
| فکند عمر خویشتن ، ضایع | مرد فرزانه با سخن بازی . |
| کار نابخردان بی هنر است | هرزه گفتاری و سخن سازی . |

صدیقی نخجوانی

# گفتگو با آقای ج ـ ض

## در پیرامون آفریدگار

ما بهر گفتگویی می پردازیم می خواهیم از آن نتیجه بر داریم و هیچگاه در پی آن نیستیم‌سخنی برانیم و از آن بگذریم . این است‌همیشه میخواهیم کسانی‌که گفتار های ما را میخوانند اگر آنها را براست‌میدارند از گواهی باز نایستند و هر گاه براست نمیدارند هر ایرادی می اندیشند بنگـارند .

گفتار هایی که در زمینه دین و خدا شناسی نگاشته ایم و هنوز دنبال می‌کنیم از برای آن است که از یکسوی بر سرپندار ها کوبیم و دینداران را سبك بار گردانیم و پراکندگیهارا از میان بر داریم از سوی دیگر آندسته جوانان و پیران‌که از دین رمیده و رو بر تافته اند آنان‌را بشاهراه برگردانیم و هرگاه کسانی سنگهایی بر سر راه خود دارند و بآسانی نمی توانند بدین باز گردند با پرسش وگفتگو آن سنگها را از میان بر داریم .

دین در سرشت هر آدمی نهاده وکسی را از دین‌گزیری نیست. ولی امروز از جهت هایی‌که بار ها باز نموده ایم کار دین بسختی‌کشیده و این است اگر کسانی از دین رمیده اند چندان گناهکار نیستند و راه چاره جز آن نیست‌که ما دین را بمعنای درست خود باز گردانیم‌که همین کار را در پیمان دنبال می نماییم و خدا را سپاس که نتیجه‌هایی که چشم داشتیم کم‌کم نمودار می‌شود زیرا تاکنون کسان بسیاری از آنانکه رشته دین را از دست هشته و بیکبار خود راکنار کشیده بودند براه پاك دینی که پیمان می نماید گراییده اند ودست همراهی بسوی‌ما دراز می‌دارند و اینك یکی از آنانکه دشواریهایی در زمینه دین می پندارندبنام ج ـــ ض گفتاری با زبان ساده نوشته و برای ما فرستاده که در پیمان چاپ نموده پاسخ بنگاریم و ما تکه‌تکه آنرا آورده پاسخی‌که می‌باید می نویسیم .

شاید کسانی این نخواهند برتافت که کسی در باره خدا با این گستاخی و آشکاری سخنان ایراد آمیز راند . ولی پوشیده نباید داشت که بنیاد دین جز فهم نمی‌تواند بود واین گونه گستاخیها درراه فهم و جستجو آمرزیدنیست . انکسانیکه نا فهمیده دین داری می‌نمایند با چشم خود دیدیم که چه پستی ها از خود نمودند .

آقای ج — ض می نگارد :

« می خواستم خاموش بنشینم وهرچه می‌شنوم در پیرامون آن جز خواندن و گذشتن بکاری نپردازم ولی حوصله ام تنگی کرد و نهفتن گفتنیها را نتوانست اینك اندیشه های خود را هر چه باشد می‌نویسم و میفرستم .
نخست : در شماره ای از مهنامه گفته اید خوانندگان پیمان دو گروه اند دوست یا دشمن من خرد را دوست آن نامه میشناسم واین گفته ها خورده گیریهایی است که در نظر من بر گفته‌های شما وارد است و هیچگونه دشمنی با شما ندارم . من فقط دو جنبه آن مهنامه را خواستارم یکی جنبه ضد اروپائی و دیگری ضد موهوماتی بقیه آن مخصوصا نگارشات خدا شناسی و دلایلی را که می نویسید در من تاثیری ندارد و نزد خود ایراد هائی بر آن میگیرم که رد کردن آنرا مشکل میدانم این است که همان ایرادرا با پاره توضیحات برای شما می نویسم که اگر قابل پاسخ بود پاسخ آنرا در مهنامه بنگارید و آنگاه چیز نوشتن پیرامن چنین موضوعها ربطی بسود های شخصی ندارد که روی پایه غرض ورزی و دشمنی باشد لذا خواهشمندم نگارشات راکاملا بی طرف بدانید .

شما خوب میدانید که روش اندیشه مردمان همه یکنواخت نیست و هر کس در خور جایگاه خویش در توده و عواملی که زندگانی او را فراهم آورده اندیشه می نماید . باصطلاح روش تفکر مردم متناسب با مقتضیات و شرایطی است که زندگانی دوره او را گرفته است . وقتیکه همه مردم یکسان فکر نمی کنند برای ثابت کردن یك موضوع نیز نمیتوان با همه کس یکسان رفتار نمود . ( این روش بقدری محسوس است که قابل

انکار نیست شما اگر بخواهید یک موضوعی را یکبار برای مرد دانشمندی و یکبار برای یک لریشت کوهی توضیح دهید ناچردو یک نوع گفتگو نمی‌نمائید بنا بر این آن تازی بیابانی که در هزار سال پیش در بیابانهای سوزان عربستان می زیست و تمام زندگانی او را یك شتر فقط اداره میکرد آب او شیرشتر لباس او پشم شتر سایه بان او شتر و اسباب‌نقلیه او هم همان شتر بوده البته روش تفکر و استدلال او هم از دایره همان شتر تجاوز نمی کرده واگر کسی میخواست برای او دلیلی براند ناگزیر چنین می گفت :

( البعرة تدل علی البعیر واثر الاقدام تدل علی المسیر الخ . . . . )اکنون اگر شما بخواهید در قرن بیستم و با این همه کشفیات فیزیکی و شیمیائی و هیئتی ( که خودتان نیز آنرا انکار ندارید ) و آنهمه ادله و براهین عقلی و تجربی که بر مادی بودن تمام محتویات این جهان آورده اند با همان استدلال ساده آن تازی بیابانی بگوئید ( البعرة تدل علی البعیر ) و انتظار داشته باشید که مردم متمدن جهان هم چرا آنرا بپذیرند این مانند آنستکه کسی همان لباس آن تازی را بپوشد و مهار شتر را بدوش گرفته درخیابان اسفالت شده لاله‌زار قدم بزند چقدر بی تناسب و خنده‌دار خواهد بود ؟ این روش استدلال نیز مانند همانست » :

میگوییم : عبارت عربی که آورده چنین با شدو در کتابهاهست و آن را از امام علی ابن ابیطالب می شمارند ولی ما هیچگاه آن را در جایی نیاورده ایم . ما همیشه می باییم که در گفتار خود مثال از زندگانی امروزه بیاوریم وشنوندگان وخوانندگان را بجاهای دوری نبریم . در زمینه خداشناسی ما بارها مثل از باغ و باغبان و چراغ برق و کارخانه زده ایم یا ازراه وراهروان سخن بمیان آورده ایم . این یکی ازستودگیهای پیمانست .

لیکن ایتراهم باید دانست باتغییر یافتن ابزار زندگانی راستی ها دیگرگون نمیگردد وراه دریافت خرد عوض نمیشود .

این یکی ازگمراهیهای اروپاست که همینکه ابزار زندگی را تغییرداده می پندارد مگر جهان آفرینش را دیگرگون نموده قانونهای زندگی را

بهم زده . کسانی‌هم بر همه چیز زمانهای گذشته ریشخند می نمایند وهمواره نام « قرن بیستم » را بر سر زبان دارند . ما این خطا ها را در جای خود باز نموده ایم (۱) و اینجا همین اندازه می گوییم : راه دریافت وفهم تغییر نیافته . امروز در این قرن بیستم نیز ما بدانسان که از دیدن نشان چرخ اتومبیل در یك راه شوسه پی می بریم که اتومبیلی از آنجا گذشته ازدیدن جای‌پای شتری دریك بیابانی خواهیم دانست شتری از آنجا راه‌پیموده اگر اتومبیل وآیروپلان وتلگراف و تلفون و رادیو و صد ها از اینگونه ابزار های شگفت پدید آمده هنوز این قاعده درجای خود استوار است که هرنشانی بخداوندنشان راه می نماید .

پس این چه ایرادیست که آقای ج - ض می کند ؟ . . آری آوردن شتربخیابانهای اسفالت شده بسیار ناسزاست ولی این دلیل آن نیست که ما اگر جای پای شتر را در همان خیابان یا در جای دیگری دیدیم پی نبریم که شتری ازآنجا گذشته و بعبارت دیگر بنام اسفالت شدگی خیابان جلو دریافت های خود را بگیریم .

این بدان می ماند که یك روستایی که ازدیه بشهر آمده وبزندگانی نوینی رسیده چنین پندارد همه چیز تغییر یافته ومثلا از پرخواری خودداری نماید بدین عنوان که پرخواری اگرزیان میکرد در دیه می کرد که نان و پنیر یاآب گوشت آنهم بادست و انگشتان میخوردم ولی در شهرکه پلو وچلو بلکه قاتلت وسوپ آنهم با قاشوق و چنگال وبر روی میز میخورم دیگر پر خواری زیانی نخواهد داشت .

گویا مقصود آقای ج - ض ما اینست که امروز که یکرشته علوم رواج بی اندازه گرفته و ایراد بردین فراوان شده باید دین را ازراه آن علوم دنبال کرد و بر ایراد ها پاسخ گفت . اگر مقصود اینست ما که این راه رامی پیماییم وبهر حال این نکته را یاد آوری می کنیم که پیشرفت علوم نه تنها **کار** دین را دشوار نساخته آن را آسانتر گردانیده و بیاری

---

(۱) بخش یکم آیین دیده شود .

همان پیشرفت است که امروز باسانی می توان پندارهای بیجا را از ازدین بر کنار نمود . اما رواج بیدینی این کار ربطی به پیشرفت علوم نداشته جهت های دیگری دارد .

یکی از علتهای بیدینی هو را باید شمرد . آری « هو » ! همینکه آوازه در گرفته که علوم طبیعی اروپادین را از میان برداشته یاشهرت یافته که فلسفه داروین بنیاد خداشناسی رابرانداخته ملیونها مردم نادانسته ونافهمیده رشته دینداری را پاره نموده خود را به بیدینی زده اند .

بدبخت آدمیزاده ! چه زود از جا در می رود ! چه زود فریب می خورد !

یکروز ازیک گفته شاعرانه پلوتینوس هیاهومی افتد « ماهمه‌خداییم » هزاران کسان فریب این پندار را خورده بجوش وجنبش میخیزند . مردان چهل ساله دست از زندگی برداشته پی این مالیخولیا را می گیرند . در هر شهری صدهاوهزارها کسان بترك خانه وزندگی گفته در خانقاهها میگنجند . پاره ای دم از پیوستن بخدا میزنند . دسته ای باخدا عشق ورزی میکنند . هر روز با آن ریش وپشم برقص برخاسته پا می کوبند ودست می‌افشانند بادهانهای کف آلود ترانه می‌خوانند . گدایان بازار بغداد لاف از « سبحانی ما اعظم شانی » می زنند . قلندران ویاگرد فریاد « لیس فی جبتی الاالله » بر می آورند . بیسرو پایان بدعوی « شهود و اشراق » بر میخیزند . کار بجایی میرسد که گاو چرانان طبرستان در پشت سر گله ترانه « من واجب الوجود علم الاسمام » بخوانند . بدبختی تاآنجا می کشد که کسانی چون حسین منصور جان برسر این مالیخولیا می بازند .

یکروز هم از یك هوی که علوم طبیعی دین را از میان بر داشته ملیونها کسان سر به بیابان بیدینی می گزارند . نافهمیده دم از مادیگری جهان می زنند . بخیره نام طبیعت‌را برزبان‌می‌رانند . ازخدا که‌جهان را از آن گزیری نیست رو برمیگردانند . از شنیدن نام فلسفه داروین از جا در می روند و نادانسته آن رامی پذیرند . پیرو جوان رشته مردمی‌را گسیخته

راه نابکاری وتردامنی رایپش می گیرند . چه بسا کسانی که دیروز دم از « شهود واشراق » می زدند ( خدا را باچشم میدیدند ) امروز هرگز خدایی باور ندارند . چه فراوان مردانی که نشناختن خدا رامایه سرافرازی و برتری خود می شمارند .

کدام روزت را بینیم ای آدمیزاد ؟ ! . . . بر کدام دردت چاره بجوییم ای درد مند بیچاره ؟ ! . . .

هنوز پس از هزار سال کسی نیست این راز بما باز کند که چگونه آدمی باخدایکی می شود ؟ ! . . افسانه بیسرونه وحدت وجود که سرچشمهٔ این دعوبهاست کسی نیست آن را برای ما درست روشن گرداند . اگر یکی رابگیریاووریم نخست بافندگیهایی خواهد کرد ویکرشته مثالهای نابجایی خواهد آورد ولی همینکه از میدان درنرویم و پافشاریم آن زمانست که نا توانی نموده خواهد گفت : « این‌راز راجز ازراه ریاضت نمی توان کشف نمود » . ببینید چنین پندار بیخردانه ونافهمیدنی هزار سال بیشتر برشرق چیره بوده و ملیونهامردم گرفتار آن بوده اند .

امروز هم هیاهوی بیدینی ومادیگری همان حال را دارد . مردم آن رانیز نافهمیده ودرنیافته می پذیرند . علوم طبیعی رابا دین چه‌کار است ؟!... گفته های داروین اگرهم سراسر راست باشد جز سود زیانی بدین نخواهد رسانید . ولی چون هوافتاده ومردم‌راهوا برداشته هزاران کسان گرفتار بیدینی می شوند یابعبارت بهتر خودرا به بیدینی می زنند .

یاد دارم در آغاز جوانیم چون میدیدم پاره نویسندگان مصری فلسفه داروین را بسرنا گزارده بر سرچهار سوی جهان بان بلندی می‌نوازند و آن را عنوان نموده آشکاره کوس بیدینی می زنند سخت تکان میخوردم و اینست ناگزیر شده کتابهایی راکه خود همان نویسندگان درباره گفته های داروین نگاشته‌اند می‌خواندم ولی‌چون آشنایی بان گفته‌ها پیدا نمودم درشگفت شدم که ازکجای آن بیدینی در می آید ؟ ! . . سپس دیدم این مصریان چون فریفته اروپاییگری هستند وبگمان خودشان « تمدن » اروپارا درشرق رواج میدهند ازآنسوی هم شنیده اند که بیدینی جزو تمدن اروپاست‌اینست

که میخواهند بیدین باشند و این گفته های داروین را دستاویز گرفته اند و ازبس نادانی آن در نمی یابند که این دستاویز برای بیدینی نارساست .

نیز یاد دارم روزی این گفتگو را با یکی از آشنایان بمیان نهاده بودم آن آشنا چنین مثل آورد : در بزمی که دسته ای از جوانان گرد هم نشسته هر یکی سرگذشتی از عشق و عاشقی می سرودند یکجوان روستایی که معنای عشق‌را درست نمیدانست ازوهم پرسیدند آیاهیچ‌عاشق شده‌ای ؟ گفت چرا ؟! یکروز رفتم سرچشمه دختر همسایه آمد آنجا میخواستم عاشق بشوم یکی آمد و نشد . جوانان بر سادگی او خندیدند .

کسانی که امروز بیدینی مینمایند بیشتر ایشان همین حال را دارند که چیزی از داستان بیدینی اروپائیان واز موضوع علوم طبیعی شنیده اند وازیست آرزو می کنند که یشان هم بیدین باشند وگرنه عنوان روشن و درستی در دست ندارند .

زمانیکه پیمان را آغاز نمودیم و شماره یکم آن پراکنده گردید یکی از آشنایان که آخوند زاده است و در نجف بزرگ شده و آن هنگام در اصفهان بود نامه ای باین مضمون فرستاد : از گفتگو های شما در زمینه دین در شگفت شدم زیرا بنیاد دین « مبدء و معاد » است که علوم طبیعی امروزی بنیاد هر دورا بر انداخته است . من دانستم که آشنای ما نیز گرفتار هو شده اینست در پاسخ او نوشتم : آیا کدام علوم طبیعی بنیاد مبدء و معاد را برانداخته ؟! روشنتر بنویسید تا بدانیم . تاکنون پاسخی دراین باره نداده .

در همان روز ها مردی راکه مدتها در اروپا زیسته و در تاریخ و سیاست آگاهیهای بسیار دارد و از سالها بامن آشناست در خیابان دیدم و در میان درود و حال پرسی او نیز چنین عنوانی نمود : « باز که شما بقرن هیجدهم برگشته اید » گفتم : مگر چه کرده ام ؟! گفت : مگر در قرن نوزدهم همه پر فسورها و فیلسوفها در باره دین باین نتیجه همداستان نشدند که باید آن را پاك دور انداخت ؟ ! دانستم که این بیچاره هم دچار هو بیدینی شده این بود گفتم : چنین چیزی در قرن نوزدهم روی نداده . اگر

هم کسانی در این قرن کوس بیدینی زده اند آن یك شورشی بر کشیشان بوده بعبارت دیگر ایشان هرچه ایراد کرده اند نه بر دین بلکه بر پنداربافیهای کشیشانست . پس از همه اینها از گفته های دیگران بما چه ؟! ما مگر خودمان فهم و اندیشه نداریم که همیشه گوش بگفته های اروپاییان داشته باشیم ؟ ! .

شیرینتر ازهمه داستان آنمردیست که در کوچه بمن رسیده می گوید:

تعجب کردم که شما باز مذاکره دین میکنید !

ــ چه‌جای تعجب است ؟ !

ــ مگرداروین ثابت نکرده که ادیان‌تماما موهوم‌است ؟ !

ــ کی داروین چنین کاری کرده ؟ !

ــ منکه نخوانده‌ام از خیابها شنیده‌ام . حضرتعالی که خوانده اید مگر اینطور نیست ؟ !

اینها نمونه هاییست که بیدینی امروزه یکی ازراههای آن هیاهوست. آقای ج . ــ ض نیز فریب همان هیاهو را خورده و اینست سخنانی که می راند بانتیجه ای که از آنها برمی دارد سازگار نیست . از جمله می نویسد :

« آنهمه‌ادله وبراهین عقل تجربی که‌برمادی بودن تمام محتویات‌جهان آورده اند . . . » واین دزنمی‌یابد که مادی بودن‌جهان هرگزمنافات ندارد که‌مادرجستجوی آفریدکار آن باشیم . آیا یك اتومبیل یایك آیروپلان همه چیز آن مادی نیست؟!. با اینحال ما همینکه آنهارا ببینیم پی بسازنده آنها خواهیم برد وهرگزاین نه خواهیم کرد که بینداریم خود بخود پیدا شده و یااز زمین روییده .

آری آقای ج ــ ض علوم طبیعی باپیرایه هایی که نادانان بر دین بسته اند ناسازگار است . آن پندارهای بیخردانه باچیزهایی که امروز از راه علوم طبیعی روشن گردیده درست نمی آید لیکن شما بدانید که دین را باآن پندار ها آمیزشی نیست . ما پیش از آنکه بعلوم اروپا آشنا شویم آن پندارهارا دین نمیدانستیم وهمیشه آرزومند بودیم آنها رابیرون بیاندازیم

و امروز علوم طبیعی به یاری ما رسیده که بآسانی می توانیم آن کاررا انجام دهیم .

آقای ج – ض می نگارد :

« دیگر آنکه می گویید من وقتی باغرا ببینم بی باغبان می برم پس این جهان به این فراخی و این همه ستاره گاز و ماد و نظم و ترتیب را بایستی خدائی باشد . من باین سادگی نمیتوانم خرد خود را مجبور بقبول این پندار بکنم . من پیش خود می گویم شما اگر توانستید باده هزار باغبان عالم یك باغ و گلزاری مانند باغ فردوس یا باغ ملی تهران در قله دماوند فراهم کنید آنهنگام من میگویم پندار شما درست است . از این تجربه ما می توانیم بفهمیم باغ را شرایط مساعد محیط بوجود آورده و باغبانرا هم همین شرایط نه چیز دیگر . اگر نطفه همان باغبانی را که شما از دیدن باغ باو پی برده اید عوض اینکه در رحم مادر ( محیط مساعد ) قرار دهند در سبوئی گذاشته و در طاقچه می گذاشتند صد سال هم میگذشت طفلی از آن بیرون نمی آمد که بعدا باغبان شما بشود تمام اجزاء این عالم و همه شگفتیهای آن روی اصل و علت معلومی است و ربطی بان ندارد که علت وجود آنرا بشیئی که نمیتوانیم آنرا تعریف کنیم بلکه در وهم وخیال بتی را تراشیده ایم نسبت دهیم . یك قلمه درخت مو زیر اجاق و یك دانه گندم در لولهٔ چراغ می روید فقط مقتضیات مادی محیط که مناسب با طبیعت آنها باشد علت نمو آنها است .

شگفتا . شما می گوئید هرچیزیرا که خرد در یابد سودمند و با ارج خواهد بود چیزهائی که روی پایه پندار و تکیه گاهی از خرد ندارد پوچ و بی ارج است پس چرا هنگامیکه جلو خدا میرسید فکر خود را در لفافه پیچیده کنار میگذارید و خود را با چند کلمه ( خردرا آنجا راه نیست ) خوشنود کرده میگذرید » .

میگوییم : همه آنچه در باره جهان می گویید درست است . بالای قله دماوند نخواهیم توانست باغی همچون فردوس پدید آوریم . نطفه در

لوله‌چراغ آدمی نخواهدشد . لیکن‌پس‌از همه‌اینها ما نا گزیریم برای‌همین‌جهان اینچنانی پدید آورنده ای بشناسیم . برای آنکه شمارا بموضوع نزدیك سازیم همان مثل اتومبیل و آیروپلان‌رادوباره می آوریم : شما میدانید اتومبیل تا بنزین و روغن نداشته باشد راه نمی رود . بر روی زمین نا هموار کارش بسختی می کشد . بر روی برف و یخ از کار باز می ایستد . در آب بیکبار در می ماند . آیروپلان برای خود در بایست بسیار دارد . با اینهمه ما همینکه یك‌اتومبیل یا یك آیروپلان را ببینیم برای آن سازنده‌ای خواهیم‌شناخت

کشتی نیز این حال را دارد . جز در آب و بدستیاری ذغال‌ونفت راه نمی تواند رفت . با اینهمه ما آن را چون می بینیم نا گزیریم بـــی بسازنده اش ببریم .

این کار شما که می گویید چون بر روی قله دماوند باغ پدید نمی‌آید و نطفه جز در زهدان زن بچه نمی شود از اینجهت من بآفرید گار خستوان نخواهم بود بدان می ماند که بباغی بروید و در آنجا ببینید از درخت سیب میوه میتوانید چید ولی ازدرخت‌بید نمی‌توانید ازمو انگور می‌توانید خورد ولی از لبلاب نمی توانید با خود بگویید اگر اینجا را باغبانی پدید آورده بود بایستی من از همه درختان وبوته‌ها میوه بخورم وبر بچینم وچون اینچنان نیست پس این باغ بخودی خود پیدا شده وآن همه سامانها و آراستگی هارا بیهوده پنداريد . آیا چنین کاری را می توانید کرد ؟! آیا این‌کار با آن اندیشه ای که در باره جهان از خود می نمایید چه تفاوت دارد ؟!

آقای ج — ض آندانشوران اروپا که بیرقدار علوم طبیعی هستند ودم از مادیگری جهان می زنند خود ایشان خستوانند که جهان باینحال که ما امروز می بینیم نبوده و اندیشه ای که بیشتر آنان پذیرفته اند اینست که در ملیونها سال پیش از این هرگز نشانی از زمین و آفتاب وماه و ستاره ها نبود وتنها توده‌بسیارانبوهی ازیك‌چیز بخارمانندی بود که آن‌را « سدیم » نام می دهند و می گویند آن توده بخار ناگهان چرخیدن گرفت و هر چه چرخید توده سفت تر گردید و از آن کره پدید آمد در این میان پارچه هایی از

آن جدا گردیده آنها نیز چرخیدن آغاز نمودند و از آنها نیز کره هـا پدید آمد . بدینسان زمین و آفتاب وماه و ستاره ها پیدا شدند . این اندیشه پیش از همه پندار است پندار نا استوار پنداری بارج افسانه «عقول عشره» و اینکه من آن را می آورم از برای آنست که شما بدانید کسی این را نگفته جهان همچنان که هست بوده و خواهد بود .

همین اندیشه را ما اگر بپذیریم خواهیم پرسید آن نیرویی که توده سدیم را تکان داد و بچرخیدن واداشت چه بود ؟ ! آیا می توان گفت آن نیرو از خودش بود ؟ !

شگفت تر آنکه شما می گویید : «تمام اجزای این عالم و همه شگفتی های آن روی اصل علت و معلولیست . . .» با این حال مدعی می شوید خود اینجهان آفریدگار یا علت پیدایش ندارد .

اینکه‌می گویید : «هنگامیکه جاو خدا میرسید خرد را در لفافه پیچیده کنار می گزارید و خود را با چند کلمه ( خرد را آنجا راه نیست )خوشنود کرده میگذرید » من نمیدانم در کجا چنین کاری را کرده‌ام ؟! یقین دارم که شما نگارشهای مرا درست نخوانده اید . من اگر گفته باشم خرد را درآنجا راه نیست در زمینه دیگری گفته ام . زیرا شناختن هستی خدا چیزی است نا گزیری . بعبارت‌دیگر درسرشت آدمی نهاده که‌همینکه چشم باین‌جهان‌باز کرد در جستجوی آفریدگار آن باشد و بهستی آن خستوان گردد . چیزیکه هست ما خدا راچنانکه هست نمی توانیم شناخت . زیرا راهی که ما بخـدا داریم دیدن و سنجیدن این جهان است بعبارت دیگر از دیدن نشان‌پی‌بخداوند نشان می بریم این هم ناشدنیست که از یك نشان همه چیز خداوند نشان را بدست آورد .

این سخن را در جای دیگری بدینسان نگاشته ایم : دلالت هر چیزی پایانی دارد که‌باید از آن پایان نگذشت . شما اگر در بیابان جای پایی را به بینید خواهید دریافت آدمی زاده ای از آنجا گذشته و از اندازه پـا خواهید دانست خرد سال یا سالخورد بوده . شاید هم بدانید که میدویده یـا

آرام راه می‌رفته . ولی هرگز نخواهید دریافت آن کس مرد یا زن بوده فارسی یا عربی سخن می‌گفته برای چه از آنجا می‌گذشته . اگر بخواهید از یك نشان یا این چیز ها را دریابید رشته خرد را از دست هشته اید .

کسی هرگاه دودی را از دور بیند خواهد دانست آتشی در انجا روشن می باشد و از انبوهی دود خواهد دریافت آتش بزرگی در کار است لیکن هیچگاه نخواهد دانست آن را که روشن نموده و چه مقصودی را از آن دارد و اگر در این بارها به‌اندیشه پرداخت و از یك دودی آگاهی های دور و درازی را جست نادانی خود را نشان‌خواهدداد .

در این زمینه است که من می‌گویم خرد را در آنجا راه نیست و مقصودم جلوگیری از بافندگیهایی است که فیلسوفان و عرفا و دیگران در بارهٔ چگونگی خدا و آغاز آفرینش بافته اند . من می‌گویم بچیزی که راه ندارید چرا گزافه رانی‌می‌کنید ؟!

آیا این را نگویم ؟! . آیا این خرد را در لفافه پیچیدن است؟! آیا شما میخواهید خدا را از هر باره درست بشناسید و آن زمان او را بپذیرید ؟! . پس روان خود را چگونه می‌پذیرید ؟! مگر بشناختن همه‌چیز روان راه دارید ؟! . .

من‌این مثل‌را بارها زده ام که یك‌راه پیمایی که بر سر راه خود بیك خانه ای بر میخورد پیش از همه خواهد اندیشید آنجا را که ساخته و برای چه ساخته و تا این را درنیابد ازاندیشه نخواهد آسود . این چیزیست که در نهاد آدمی نهاده شده . آن چهار پایان و جانورانست که در برابر چنین پیش آمدی خود را از اندیشه دور تواند داشت . آدمی چنین کاری را نمی تواند . از آنسوی‌هم از دیدن یك خانه دربیابان بر سر راه‌کاروانیان بیش از این نمی توان دریافت که مرد نیك خواهی آنجا را برای آسایش راهروان ساخته . هرگاه مسافری بخواهد آگاهی بیش‌از این بدست‌بیاورد مثلا بداند آیا آن کس نامش چه و بالایش دراز یا کوتاه بوده یا از این گونه چیز ها پیداست که کوشش بیهوده نموده و مغز خود را فرسوده . یك راهرو خردمند همینکه دانست مرد نیکوکاری آنجا را برای آسایش

راهروان پدید آورده بهمین‌اندازه دریافت بسنده نموده پس‌از آن می کوشد که از خانه بدانسان که مقصود پدید آورده نیکوکار آن بوده بهره بردارد باینمعنی آن‌جارانشیمن جاویدان برای خود نمیگیرد . درهای آن را بروی راهروان دیگر نمی بندد . ویرانی بانجا نمیرساند . هنگام رفتن چیزی از ابزار آنجا همراه نمیبرد .

این مثال از هر باره با جهان و زندگانی آدمیان درست می آید بدینسان که آدمیان پیش از همه می‌اندیشند آفریدگار جهان را بشناسند وهرگز نخواهند توانست خود را ازاین اندیشه برکنار گیرند از آنسوی‌هم راه بشناختن آفریدگار جز باندازه چند گام ندارند که باید آن چندگام را بر دارند و دیگر بایستند و هر گاه بیش از آن کوشش نمایند کارشان بنادانی و گزافه رانی خواهد کشید ( چنانکه کار فیلسوفان و عرفانیان و دیگران کشیده ) از آنسوی آدمیان باید بیش از همه باین بکوشند که از این زندگانی بدانسان که خواست خداست بهره بر دارند که این خود بخش سترگی از خدا شناسی است . باینمعنی هر خدا شناسی باید بداند خدا این جهان را برای همگی آفریده . همه باید بردرانه از آن بهره‌بردارند جهان برای همیشگی نیست . آزمندی و ستمگری و دروغگویی‌و اینگونه ناروایی‌ها را خدای آفریدگار نخواسته است .

ما دین را باینمعنی می‌شناسیم و این چیز است که با کدینی‌می نامیم و جهانیان را بر آن میخوانیم . دراین پاکدینی ما باید در جستجو از خدا اندازه نگهداشت . زیرا بسیار چیز هاهست که ما راه بانها نداریم و باید بخاموشی گراییم . در این زمینه هاست که‌عبارت « خرد را بانجا راه‌نیست» بکار رفته و گرنه هستی خدا روشن ترین چیز است .

روشن تر بگوییم : ما میخواهیم کسانی جستجو از خدا را پیشه‌خود نسازند آنانکه دم‌ازخدا شناسی می زنند رفتارشان گواه گفتارشان باشد

# در اطراف حکمت و فلسفه

درشماره یك سال سوم مجله پیمان مقاله بقلم آقای حجت همدانی در نکوهش از حکمت و فلسفه و نیز در شماره های بعد مقالاتی در همان زمینه بقلم دارنده گرامی پیمان خواندم که از فلسفه و حکمت کاملا تکذیب و آنرا بی ارج قلم داد فرموده اند .

من شخصا حکمت و فلسفه نخوانده ام ولی از فوائد و محسنات آن هم بی اطلاع صرف نمی باشم و لذا یکی از طرفداران آن هستم واینکه بنوشتن این جواب مبادرت میشود غرضم نکته گیری و رد نیست بلکه میخواهم این موضوع روشن تر شده وفهم خودرا صیقلی تر کنم :

آنطوریکه من استنباط کرده ام میگویند حکمت و فلسفه بزبان ساده یعنی علم تحقیق وبرهان درفهم موجودات و این امر فطری بشر است باینمعنی که خلاق ذوالجلال باقتضای حکمت بالغه خود این غریزه را در نهاد فرزند آدم مخمر ساخته و قوای عقلیه‌را برای تشخیص وهدایت او درهمین امر بوی کرامت فرموده تا بهنیروی آن در ماهیت مشهودات غور رسی کرده وذرات عناصر را شکافته‌و در تمام موجوداتی که برای وی آفریده شده‌است تصرفات‌مالکانه بکند و این مسئله بدرجه طبیعی است که طفل از ابتدائی که زبان باز میکند هرچه را که می بیند اسم ورسم و خاصیت آنرا ازهمراهان خود می پرسد و تا جواب مقنع نشود دست بردار نیست بناءعلیهذا میگویند اگر این‌روح‌تجسس برای فهم اشیاء در بشر نبود ترقی و سعادت وجود خارجی پیدا نمیکرد ونوع انسان مثل حیوانات غیراز خوردن وخوابیدن با چیزی‌دیگر سروکاری نداشت .

اولین کسیکه حکمت را به بشر آموخت بعقیده ما مسلمانان خدا است چنانچه در قرآن مجید می فرماید وآتینا سلیمان الحکمة و نیز خدا آخرین سفیر خود را مامور نمود که حکمت به مردم بیاموخت چنانچـه در سوره جمعه مـی فرماید : هوالذی بعث فی‌الامیین رسولا منهم یتلوعلیهم آیاته و یزکیهم ویعلمهم‌الکتاب والحکمه هرگاه در سایه حکمت و علوم فرعیه آن

نبود که حضرت خاتم‌الانبیاء ضمن تدریس قرآن به مسلمین وصحابه والانبار خود تعلیم و تزریق میفرمودند پس چه باعث شد که مردمان جزیرة العرب با آن بربریت وجنك های داخلی و نفاق و شقاقی که تاریخ گواه بر آن است بسرعت برق در ظل لوای الفت وبرادری درآمده ودر ظرف نیم‌قرن سیادت خود را بجهانیان قبولانیده پرچم عدالت و انسانیت و مدنیت حقیقی را بر فرازکاخ شهنشاهان مقتدرعالم برافراشتند وملل‌متنوعه از شرق و غرب آنها را باآغوش باز استقبال میکردند — از اینها گذشته اگرحکمت به حال بشر نافع نبود پس چرا خداوند در قرآن مجید میفرماید ومن یؤت‌الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا هزاران آیه دیگر در قرآن موجود است که همه بشر را باموختن حکمت و تعمق و تفکر در سر آفرینش و دریافت نظام خلقت موجودات بر می انگیزد که اگر بخواهم همه آنها را ذکر کنم ناچارم اقلا یك ربع کلام‌الله مجید را در اینجا درج نمایم .

حکمت اشعه از انوار الهی و اخگری از آن آتش فروزان است که باقتضای مشیت ذات باری تعالی بر گروهی ازبندگان که مورد مرحمتش واقع میشوند طلوع و اشراق میکند و در نتیجه زنك اوهـام را از عقول آنها زدوده و آنها را با بصیرت کامل به شاه راه سعادت و خدا پرستی دعوت می نماید یوتی‌الحکمة من یشاء سلاطین و پادشاهان بزرك بر اجسام مردم حکمفرمائی میکنند و وعاظ و ارباب قلم درنتیجه معلومات وسیطره‌که‌به قلوب پیدا میکنند شعور پاك واراده قوی وهمم عالی در مردم تزریق مـی نمایند ولی پیغمبران ووخشوران خدا بر اجسام وعقول و ظاهر وباطن‌خاص وعام دست می یابند و بعد ازرحلت ایشان وارث بالاستحقاق و جانشین آنها وجود پرفروز حکما می باشد بنا بر این ذوات مقدسه انبیاء وحکمای حقه نور خداهستند تاظلمات جهان راکشف وسد عادات و موروثات را در هم بشکنند که ومن‌لم یجعل‌الله له نورا فماله من‌نور مقام رفیع حکماء بزرگوارتر از آن است که هرکسی بتواند آنرا تشخیص بدهد و اگربخواهیم مقام آنها را آنطوریکه باید معرفی نمائیم باید بگوئیم — وجود حکیم وفیلسوف

بمنزله آفتابی است که شعاع علم هدایت ورهنمائی بشر و حرارت ونشاط حرکت وی از آن منبعث میشود وعلماء عظام ( نه معممین ) که بمنزله سیار گانند باشعه علوم و فیوضات انوار هدایت آن مجذوب و حرکات انتقالی خود را بدور آن زده منظومه شمسی علمی جهان ما را تشکیل و در نتیجه اکتساب انوار علوم از آن خورشید و منبع دانش فنون رنگارنگ خود را بمنصه ظهور رسانیده پرده های اوهام و خرافات را خرق و افکار سلاله آدم را منور میگردانند بعبارة اخری همانطوریکه عالم بدون آفتاب جز یك وادی تاریك وظلمانی نیست جامعه بدون حکیم و فیلسوف هم جز یك توده جاهل وسیه روز چیز دیگری بشمارنمیرود هرگاه بادیدهانصاف بنگریم از روزیکه عالم اسلامیت و ایران بخصوص فاقد فیوضات فلسفه شد ومیادین آن خالی از بوعلی سینا ها ابن رشد ها ورازیها وفارابی ها و غیرهم شده است صفای کیش مقدس اسلام از دست رفته ویك مشت خرافات وترهات جانشین آن شده دنیا و آخرت ما مسلمانان واژگون گشته است آری اگر کسانی از حکمت الهی اطلاعاتی داشت از آیهشریفه اهدناالصراطالمستقیم پل چنبود زردشتیان و هزاران اراجیف و موهومات دیگر آنها را ضمیمه شعایر عالیه اسلام نمینمود و از مقابر گدایان ودریوزگان اینهمه زیارتگاه سرتاسر مملکت برای خود نمی ساخت و هرعمامه بسری را واسطه بین خود وآفریدگار خویش قرار نمیداد ازمعجزات حکمت وفلسفه همین بس که تمام انقلابات فکری و روحی ممالك مغرب زمین بشهادت تاریخ و ارباب اطلاع نتیجه ترویج فلسفه ابوالولید محمدبن رشدفیلسوف بزرگوار اسلاماست که در قرون دوازدهم میلادی از راه اسپانیا مانند سیل بنیان کن بان سر زمین جاری ویکمرتبه کوههای سترك وهمیات وخرافات را ریشه کن ساخته آزادی فکر وعقیده ونشر علوم وفنون مختلفه را بین مردم آن سامان باعلا درجه رواج رسانید -

ملاحظه بفرمائید افکار بلند پایه یك فیلسوف بی یار و یاور اسلام مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی برای باز آوردن آب از جوی رفته

اسلام چه تخمی کاشت که ثمرات روح پرورر آن در تمام بلاد اسلامی امروزه مایه امیدواری است و هزارها نویسنده گرامی برای ایجادوحدت اسلام وبرانداختن ریشه اوهام بوجود آورده است همین نابغه حکمت میفرماید هادی راه بشر و موسس مدنیت عالم فلسفه استمعتقد است که فلسفه علمای متقدمین اسلام در اغلب موارد ناقص و نا تمام است و باید تکمیل گردد و از متاخرین که بجای تکمیل آن به مهمل باقی پرداخته اند سخت مذمت نموده و گناه عقب افتادن مسلمین را بگردن آنها میگذارد و حتی پاره از متقدمین را که در اظهار آراء جدید فلسفی خود جرئت کامل بکار نبرده و عقاید خود رابا ترس و اشاره بیان کرده اند ازقبیل ابن‌سینا ورد او برارسطو نکوهش نموده است. به تالیفات و تفسیر مرحوم شیخ محمد عبده فیلسوف عالی مقام مصری اندك مراجعه بفرمائید تا تصدیق کنید که صحاف ازل شیرازه قران مقدس مارا باحکمت و فلسفه زده وتا مسلمین حکمت والهیات صحیح را ندانسته باشد محال است از این پروگرام آسمانی بطوریکه باید بتوانند استفاده کرده ودنیا و آخرت خود را اصلاح نمایند — یکی از دانشمندان و حکمای بزرك اسلام تمام علوم را در ده‌کلمه و آن ده‌کلمه را در یك کلمه جمع کرده و آن را علم اعلی وفن‌الهیات نامیده است بدین ترتیب کم — کیف — حال — مکان — این — متی — وضع — ملك — فعل — و انفعال — وچنین میفرماید که فن‌الهیات‌ازتمام اجسام ارضی وسماوی وحیوان‌ونبات وجمادوجوهرونفس‌وعقل وطبیعیات باکمالها وضوء ونوروالکتریك وخطوطواشکال وسطوح وحجم‌ومقادیر ونوعیت‌اشیاء وجمع وتفریق‌وتجزیه وترکیب بحث کرده وباهمه‌علوم مرتبط‌است — بد بختانه کتبی که در این علم تألیف و تدوین شده امروزه تماما درگوشه نسیان و فراموشی افتاده و بصورت طلسمات در آمده است که هیچ خواننده نمیتواند از آنها چیزی درك نموده استفاده و لذت روحی ببرد و حال آنکه همین فن شریف یکی از علوم شگفت آور و بر سایر علوم دارای سیادت و سیطره است و انسان را بنحواتم به تعقل در نظام عالم واتم تشویق میکند بدیهی است همینکه نفس انسانی به مخلوقات و مبدع آنها و تدابیر و نوامیس خلقت احاطه علمی

پیدا نمود ـ میتوان گفت قوهٔ را کسب کرده که بحال جامعه نافع خواهد بود و همین خود عبارت از مقام فیلسوف و حکیم در میان توده است .

اگر پاره از فلاسفه و حکماء طریق اعوجاج اختیار کرده بمهملات پرداخته باشند دلیل بر بی ارج بودن یك علمی که هست و نیست بشر از آن است نمی باشد بلکه باید گفته های کج آنها را به دور ریخت والا بدان می ماند که برای خاطر یك نفر که چشم او مبتلا به خوف النور باشدچراغ جمعی را خاموش کنیم و همه آنها را در تاریکی بگذاریم که این خود شرط عقل نمی باشد . یا اگر عقاید و افکار حکماء و فلاسفه دریكموضوع با هم اختلاف ودوئیت داشته باشد نباید ازهر دوی آنها صرف نظر کرد بلکه عقلاء عالم همه متفق القول این اصطکاکرا یکی از نوامیس تکامل می شمارند و همانطوریکه ستاره شناسی چوپانان و صحرا نشینان قرون ماضیه پس از هزاران اوهام باقی وزیرورو شدن علم نجوم تعلیمی (استرونومی) امروزه را بعرصه وجود آورده ـ فلسفه امروزی ما هم روزی باعلیدوره ترقی خود رسیده وسیله سعادت حقیقی بشر را فراهم خواهد آورد زیرا ـ بشر در رحم عالم هنوز بمنزله نطفه است .

آنچه اینجانب از مقاله آقای حجت همدانی استنباط میکنم با این حکایت موافقت تامی دارد .

وقتی مردی بی سواد و محروم از علم وارد بر شخصی شد که مشغول تحصیل و مطالعه و در کتب مستغرق بود ازوی سئوال کرد این کتاب ها را برای چه میخوانی جواب داد میخوانم که عالم شوم گفت بعد از عالم شدن چه خواهی شد ـ گفت فیلسوف ـ گفت بعد از فیلسوف شدن چه خواهی شد آنمرد جواب داد هیچ گفت ای بی خرد در صورتیکه آخراین این کار تو هیچ است الساعه این کتابها را بدور افکن تا مثل من هیچ شوی زیرا که من الان هیچم ـ آقای حجت هم میفرمایندمادامیکه تحقیقات فلسفه در خدا شناسی پایه اش روی پندار و برهان است و مادامی که محاط نمیتواند به محیط علم پیدا کند باید منکر فلسفه شد و آنرا بکلی بدور

انداخت ــ کنون که این فرمایش را میکنند من از ایشان تقاضا میکنم بدون وارد شدن در فلسفه دو آیه ذیل را از کلام الله‌المجید برای من وقارئین گرامی پیمان تفسیر فرمایند تا همگی معترف شویم که حکمت و فلسفه بی ارج است .

۱ ــ والسماء رفعها ووضع المیزان

۲ ــ مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان

و اما اینکه میفرمایند اخبار و احادیث زیادی از ائمه معصومین در دست است که همه از حکمت نکوهش فرموده اند بعقیده ما آقای حجت‌مفاد آن احادیث را درست ملتفت نشده اند یـا آنکه اخبار مزبور مثل پـاره دیگر احادیث جعلی است و ابدا از ناحیه معصومین نمی باشد بدلیل آنکه عقلا و شرعا نمیتوان باور کرد که ائمه خدا بر خلاف نص صریح قران فرمایش کرده باشند و حکمت را که بشرح فوق در کتاب آسمانی ما مسلمانان مورد تمجید واقع شده آنها آنرا مورد مذمت قرار بدهند .

## اهواز عبدالله آتشکدی

**پیمان** : حکمتی که آقای آتشکدی می‌ستاید دیگر است وحکمتی که ما می نکوهیم دیگر . درست بدان می ماند که حسن نامی رادر تهران دستگیر نمایند که آدم کشته حسن دیگری از تبریز سر بلند کند که‌من کی آدم کشته ام ؟ ! . . . ما خودمان گفته ایم که فلسفه یاحکمت را بمعناهای بسیار بکار می برند و گفتگوی ما از آن فلسفه یاحکمت است که ازافلاطون و ارسطو آغاز شده و در ایران ابو علی سینا و فارابی و سهر وردی و عبدالرزاق کاشی و ملا صدرا و حاجی ملا هادی سبزواری وحاج ملا علی کنی آن را دنبال کرده اند و هنوز در بسیار جاها درس خوانده میشود. فلسفه‌ای که گفتگو های آن از حدوث وقدم وماهیت ووجود و جوهر و عرض و وحدت وجود وعقول عشره وفلکیات واینگونه عنوان هاست . پس این چه ربط دارد که کسی آیه « ومن یؤت‌الحکمه » را برخ ما بکشد ؟! آن حکمت کجا و این حکمت کجا ؟ ! کی در قران گفتگویی از ماهیت

ووجود وعقول عشره ومانند این شده ؟! کی پیغمبر ویارانش چنین عنوانهایی را می شناختند ؟ !

حکمت اسلامی آن بود که می گفت : جهان را بنگرید و خـدا را بشناسید بدانسان که خواست خداست زندگی کنید گرفتار آزنشوید ازستم دوری جویید راستگو ودرستکار باشید . . . (درست همان راهی که پیمان می نماید ) این کجاو آن فلسفه که ما می نکوهیم کجا ؟ !

نتیجه حکمت اسلامـی آن بود که هر یك از یاران پیغمبر شایسته هر کاری بودند و جنك وسیاست وفرمانروایی وجهانداری همه رابنیکی انجام میدادند . نتیجه این حکمت نیز آنست که کسانیکه گرفتار آن مـی شوند بکوچکترین کاری شایستگی ندارند . حاج ملا هادی را اگر بدیهی مـی گماردیم از عهده سرپرستی آن نمی توانست بر آید . این را باور کنید که این چیز فلسفه نام جربزه آدمی را می کشد .

آیه ومن یؤت‌الحکمه رادر بیشتر کتابهای حکمت دردیباچه یاد کرده‌اند و من هر زمان آنها را می بینم بیاد آن شاعر می افتم که چون دانش نخاص می کرد چنین شعری ساخته بود : خدا گوهری گرانبهاتر از دانش نیافریده اینست که خردمندان مرا دانش می‌خوانند . من زمانیکـه این شعر راشنیدم ناگزیر شدم بخندم

اما اینکه گفته می شود : فلان آیه را بی درآمدن بحکمت تفسیر نمایید از شگفت ترین عنوانهاست . زیرا پیش ازهمه باید گفت‌مگر مسلمانان آغاز اسلام حکمت خوانده بودند که معنی آیه ها را می فهمیدند ؟ !

بگفته تبریزیان پیش از آنکه خروسی‌باشد بامدادها دمیده · این حکمت که مقصود ماست در قرن سوم هجری از اسکندریه بمیان مسلمانان آمده قرنها نیز مسلمانان از آن دوری می جستند . چنین چیز ی چه ربـط دارد که آیه های قرآن را از روی آن بفهمیم .

اگرمقصود گزارش ( تاویل ) است چه ارجی بان می توان نهاد ؟! آری کسانیکه عمر در راه فلسفه هدر می سازند یکی از هنرهای ایشانست که همینکه آیه ای یاشعری یاعبارتی بگیر آوردند دلیرانه بگزارش پردازند

وباریك بافیها کنند و از یك عبارت کوچکی چندین صفحه سخن دربیاورند.
ولی ماآینرا جز بیماری و مالیخولیا نمی شناسیم و ارجی بان نمی توانیم
گذاشت .

در باره قرآن ماراهی بفهمیدن معنی آیه هاداریم کجز از اینست
و اگر یك یا چند آیه را از آن راه نتوانستیم فهمید هم چنان بحال خود
می گزاریم و هرگز بگزارش نمی پردازیم . خود قرآن میگوید که پاره
آیه های آن در خور فهم هر کسی نیست .

پس ازهمه اینها . گیرم کهسخن شما راست است . آیا این بان می ارزد
که کسی یك عمر در راه فلسفه هدر سازد و مغز خودرا از پوسیده ترین
پندارها آکنده دارد ؟ ! آیا آن سود این زیان را جبران می کند ؟ !
آیا این داستان آن مرد نیست که بیست سال عمر خود را با یك دارایی
گزافی در راه کیمیاگری از دست داده و خود و فرزندانش را بخاك
سیاه نشانده بود و هرزمان که گفتگو بمیان می آمد می گفت راست است
زیان بی اندازه بردم لیکن ساختن سافات‌دوسود را یادگرفتم و کنون دیگر
نیازی بدواخانه پیدا نمی کنیم ودر برابر آن آسیب سترك باین سود بی
ارج کوچك خرسندی مینمود ؟ !

می نویسند : برتری اروپا درسایه رواج فلسفه ابن رشد در آنجا
بوده . من نمیدانم فلسفه ابن رشدچه بوده ونمیخواهم بدانم . ولی‌این میدانم
که پیشرفت اروپا را هیچگونه ربطی با یاوه اندیشیهای ماهیت و وجود
و جوهر و عرض و کم و کیف و وحدت وجود ومانند اینها نیست . اینها
چیزهاییست بهرکجا که برسد آن جا را از هر پیش رفتی باز میدارد چه
رسد بانکه برپیشرفت وادارد .

چنانکه آقای آتشکدی پیشنهادمی کنندآقای حجت بی آنکه بحکمت
در آید دو آیه را تفسیر نمایند من نیز بمیانجیگری ایشان باقایان فلسفه
خواندگان پیشنهاد می کنم که چون امروز سیل بیدینی از اروپا بر خاسته
واینك شرق‌را بتکان آورده یکی یا چندتن از آنان گفتارهایی بازبان ساده

وتوده‌فهم درپاسخ بیدینان بنگارند . اگر این‌راتوانستند آن‌زمانست که میتوانیم ارجی بایشان وحکمت ایشان بگزاریم . دوباره می‌گویم که مقصود چیز نویسی بازبان ساده و توده فهم است که چهار تن پاکدرون بفهمند و بپذیرند . نه اینکه یکرشته عبارتهایی ازدور وتسلسل و جوهر و عرض و وجود بحت بسیط ومانند اینها که خودشان هم نمی فهمند بهم بافند ونام آن را گفتار بگزارند .

درپایان سخن : چون آقای آتشکده‌یرا مرد پاکدل می یابم‌اینست می نگارم که بیشتر انکسانیکه به فلسفه یونانی پرداخته‌اند بیدین بوده‌اندواگر دینداری ازخود نموده اند از ترس مردم و ازراه فریب کاری بوده . جهت این هم آنست که چنانکه گفتیم فلسفه فهم وجربزه خدا دادی را می کشد وپیداست که‌چنین کسی از شناختن خدا خواهد در ماند . کسیکه چشم خودرا را بکند دیگر چه جای آنست که ما ازو امید دیدن داشته باشیم .

سخن بگزافه نمی رانم . مقصود هم بدگویی نیست . آنچه را که از روی یقین شناخته ام می سرایم . این سخن راکه تاکنون نگفته بودم دراینجا خود را ناگزیر دیده میگویم .

کار فلسفه بدان میماند که مغز کسی را در آورده بجای آن مغز ساختگی بگزارند . یا پای کسی را بریده بجای آن پای چوبین ببندند . مثلا ببینید هرکس ازعامی و درس خوان معنا یی برای کلمه « آدمی » در دل خود دارد که اگر چه معنای ناروشنیست و نمی تواند آن رابر زبان راند و برشته سخن بکشد ولی معنای درست ورساییست که هربهره یابی از آن خواهد توانست و بهرکجا آن را بکار برد نادرست نخواهد درآمد . ولی فلسفه این معنی را ازدست اوگرفته بجای آن عبارت « جانور گویا » را ( الانسان حیوان ناطق ) می گذارد . آیا این عبارت معنای آدمی است ؟ ! آیا آدمی تنها بگویایی ازجانوران دیگر جداست ؟ ! (۱)

---

(۱) این نکته در بارهٔ « انسان » و « حیوان ناطق » از یکی از دانشمندان ساوجبلاغ مکریست که کنون را در تهران هستند و چون فلسفه را از نزدیك می شناسند گفته های پیمان را در بارهٔ آن براست میدارند .

همین حال رادارد دیگر دستبردهای فلسفه دراندیشه آدمی ! دریافت ساده ای‌را که خدا بادمیان داده لگدمال نموده ازکار می اندازد وبجای آن یکرشته انکار های بیراهرا درمغزجا میدهد . اینست که فیلسوف ازدین وخدا شناسی بی بهره گردیده در بیابان سرگردانی گم میشود .

شما گاهی میشنویدفلان دسته فیلسوفان شکزده بوده‌اند وباین سخن ارجی گزارده می پندارید راستی را راه دین تاریك و درخور شکزدگی میباشد وازهمین‌جا در دل شما نیز شکهایی پیدا می‌شود . دیگر چه‌دانید که آن‌دسته جزمشتی کوردل نبوده‌اند وهمانا ازکوردلی براه‌دین نرسیده اند . من درجای دیگری این موضوع را دوباره عنوان نموده بشما نشان خواهم داد که همین دسته شکزدگان که آنان را فیلسوف میخوانند گرفتار چه نادانی بوده اند.

میگویند خدا اندیشه بماداده که بیاندیشیم وورازجهان را دریابیم . این نمی دانند که باید همیشه خرد را پاسبان اندیشه گردانید . درست مانندآنکه کسی بگوید خدا پابمن بخشیده که راه پیمایم واین نداند که راه پیمایی باید براهنمایی و پاسبانی خرد باشد و گرنه جز زیان و بدبختی نتیجه نخواهد داشت .

کنون بیا انگاریم‌این کس پاهای‌خود را آزادانه بکاربیاندازد و ازآبادی دوری گزیده هر روز تاپا دارد بدود و راه پیماید و هرگز در بند اینکه کجا میرود و از بهر چه میرود نباشد آیانه اینست که‌در بیابان‌ها ودره‌ها گم شده راه باز گشت بمیان مردم‌نخواهد داشت و چه بسا که در گودی فرو رفته بیرون آمدن نتواند و یا به پرتگاهی افتاده سر و تن کوفته در آنجا بماند و یا گرفتار ماران و گزندگان گردیده جان بدر نبرد .

همین حال را دارند فیلسوفان که اندیشه بلکه پندار را آزاد گزارده هرگز پروای خرد را ندارند و اینست که‌فرسنگها دور افتاده راه باز گشت پیدا نمی‌کنند و در ان بیابان بیکران گم شده از پا می افتند و چه بسا که بلجنزار بیدینی افتاده تاگلو در آن فرو می‌روند اینست آن حکمت و یا فلسفه نام که ما نکوهش می‌کنیم و خواهیم کرد و بیاری خدا بنیاد آن را خواهیم بر انداخت .

آن ستایشهایی که آقای آتشکدی می کنند برخی از آنها در باره حکمت اسلامی و راست است و برخی دیگر جز ستایشهای بیجا نیست . اینکه میخواهند ماازفلسفه نکوهش ننمائیم وتنهـا کج اندیشیهای پاره فیلسوفان‌را دور بیاندازیم می گوئیم این‌فلسفه که‌منظور ماست بنیاد آن بر گزافه وپندارمیباشدکه نود در صد آن اندیشه های پوسیده و پوچ است و چنین چیزی باید همه آن را دور ریخت و مردم را از آسیب آن آسوده ساخت .

شما اگر مردی را ببینید که بنیاد گفتار بر گزافه دارد ودربند راست ودروغ نیست ازو دامن درچیده همه گفتهایش را دورمی ریزید و هرگز این نخواهید کرد که رنجها کشیده بدانید کدام گفته او راست و کدامش دروغ می باشد .

اگر یك سبد میوه پوسیده را بجلوتان بگزارنـد همه آنهارا دور می‌ریزید و هیچگاه این‌نخواهید کرد که بخود زحمت داده چهار تا میوه درست را ازتوی آنها جداگردانید .

وآنگاه اینان عنوان پیشوایی وراهنمایی بخود بسته اند دیگر چه‌جای آنست بگوییم اگر صد خطاهم دارند داشته باشند ما خودمان خطای ایشان را جبران می کنیم . این درست بدان می ماند که مردنادانی به پزشکی برخیزد وهر بیماری که‌پیشش می‌برند دانسته‌ونادانسته‌نسخه‌درمانی بدست‌او بدهد وما این کار را آسان گرفته بگوییم باشد مردم خودشان نسخه‌های سودمند را ازناسودمند جدا می گردانند واین نیاندیشیم که‌معنی طبابت این نیست . وانگاه مردم اگر درمان سودمندرا می شناختند چه‌نیازی به‌پزشك داشتند؟ !

همین عنوان را در باره شعر وعرفان ورمان وهمه چیزی که مابان ایراد داریم پیش می کشند . ولی هرگز پذیرفتنی نیست . یکمشت یاوه گویان و پندار بافان و دروغ پردازان چه ارجی دارند که ما بیاییم و گفته های آنان را غربال کرده نیك ها از بد ها جدا گردانیم ؟ ! آخر این کار را چرا بکنیم ؟ ! کسانیکه ما باید نیك و بدایشان را جدا گردانیم دیگر چه عنوانی بایشان می توانیم داد واز بهرچیست که میخواهیم ازایشان دست برنداریم ؟ !

# عرفان و عرفانیان

عرفان بیابان پهناوری است که هراندازه آدمی آن را گردش کند بازهم به آخر آن نخواهد رسید و هرچه در آن گفتگو شود زشت وزیبا راست و نا درست بازهم بافندگی آن تمام شدنی نیست !!

خیال های پوچ و اندیشه های نااستوار و گفتار های نادرست که رشتهٔ از آن شعر است و دستهٔ از آن با فندگی است و مشتی از آن مهملات و یاوه سرائی است نام اینهارا عرفان نهاده اند !!

همان گونه که در داستان هـا و افسانه های باستانی از دریاها و جنگل های وحشتناك و شوره زارهای بدون چرنده و پرنده گفتگو می‌نمایند در جهان اندیشه هم عرفان نمونه آن جایگاه های دور و دراز است که هرکه پا نهاد جز گمراهی و سرگردانی سرنوشت دیگری نخواهد داشت وچه بسا که هرگز باز نگردد .

همان اندیشه ها ویا مالیخولیا ها که پس از کشیدن حشیش وتریاك و کوکائین به آدمی روی میدهد بهترین نمونه های آن در اندیشه های عرفانی به عرفانیان جلوه میکند که هر جمادی را با خود یار دیرین بشمار آورده وهر جانوری را با خود همراز می پندارد .

عرفان از بزرگترین و دردناك ترین درد هائی است که بشر را از دیر ترین زمان ها مبتلا ساخته .

عرفانیان گفتار خود را پا بند هیچ ترازو و هوش و فکری ندانسته وهر خیالی را میسرایند وهر اندیشهٔ را می گویند چون اساس دانش را روی چیزی استوار نمی دانند اینست هرگاه پرسش شود که این گفتاررا ازچه‌راه می گویید و با کدام ترازو می سنجید در پاسخ خندهٔ می‌زنند ومیگویند حقیقت و کشف مرا به این اندیشه ها کشانیده توهم بیا و هفت کشور عشق را گردش نما تا جلوهٔ از اندیشهٔ های تابناك و اسرار پوشیده را درك نمائی ! آیا این خود زورگویی نیست که مشتی بدعوی کشف و شهود هرگونه گفتار را برزبان

رانند و بنیاد استوار زندگانی را متزلزل سازند ؟! آیا می توان چنین زور گویی را شنید و چیزی نگفت ؟!

هزاران سالست جهان گرفتار این پریشانگوییها است وخدا میداند چه آسیب هایی از این راه بجهانیان رسیده .

بزرگترین جنایت ها آن است که هوش و عقل آدمی را فاسد نموده و روان شاداب آدمیت را بنام دانش گندیده نماید آیا مسئول این جنایت ها کیست ؟ آیا داد رسی هست که بشر را از این آلودگی ها رهائی بخشیده وکالای دانش را از این زهرهای روان کش پاك گرداند ؟ !

این راست است که امروزدرایران بازار عرفان بافی کاسد گردیده و آن دسته بندیها و دستگاهها که در قرنهای پیشین بود دیگر امروز نیست ولی انکار نتوان کرد که هنوز اندیشه ها آلوده است و هنوز هزارها کتاب پراز آن بافندگیها و پریشان گوییها در دسترس مردم می باشد که همیشه مایه گرفتاریست بخصوص با حال کنونی جهان که سخن فروشی خود پیشه وکار بشمار است وهر زمان کسانی می توانند آن گفته های بیسرو ته عرفارا بقالب تازه ای ریخته بخورد مردم نادان بدهند . چنانکه همین پیش آمد بارها روی میدهد و همان گمراهان وادی بیخردی که خدا را باور نمیدارند زمانی باگمان خود را آشنای اندیشه های عرفانی می سازند و از یك پرتگاهی به پرتگاه دیگری می غلطند .

قرنها کشور ایران آسیب این یاوه بافی‌هارا دیده و خدا میداند چه مردان هوشیار بزرگی در این راه ازپای افتاده اند . میرمحمد باقر داماد که از بزرگان فلاسفه و عرفا دوره صفوی بشمار میرود تمام پریشان گوئی ها و بافندگی هارا بنام فلسفه و عرفان درکتاب های خود به یك رشتهٔ از عبارت های تو در تو و مشگل به نگارش در آورده است که با هزاران اشاره چشم و ابرو و تکان دست و چهره و یاوه سرائی هـای زیاد باید کتاب های اورا فهمید .

میر داماد این شیوه نگارش را انتخاب کرد تا توانست در دوره صفوی که بازار این گونه بافندگی‌ها گرم‌بود به بزرگواری زندگانی نماید

بیچاره صدر الدین شیرازی نویسندهٔ کتاب اسفار که مدت ها در نزد میرداماد فلسفه و عرفان زیاد آموخته بود همان با فندگی ها و پریشان گوئی های آموزگار خود را در کتاب های خود به زبان ساده و روان نوشت اورا تکفیرش کردند وکالای اورا بتاراج بردند وازشهربیرون راندند و دیوانه اش خواندند تا عمر گرانبهای خود را فدای آن موهومات کرد و به سختی جان بجان آفرین سپرد .(۱)

آنانی که آشنا بعرفان وعرفانیان هستند میدانند که عارف پاك باز کسی را گویند که خود را فدائی مرشد و قطب خود دانسته و هزاران بت های گوناگون را بنام های رنگا رنك ستایش کرده و هرمهمل ویاوه هائی را با بی شرمی بسراید وآن زمان بگوید پای استدلالیان چوبین بود !!

عرفانیان برای آنکه بتوانند برای خود بزرگواری و شکوه نشان دهند یك رشته از گزاف گوئی های بسیاری را بنام (کرامت) برای گذشتگان آن بیابان بافندگی می نویسند کتاب ( تذکرة اولیاء ) شیخ عطار که در گزارشات عرفان و عرفانیان است و بارها در ایران و یك مرتبه در اروپا چاپ شده یك دسته از دیوانه بازی ها و نادرستی های این مردم را دربر دارد که هر دیوانه بر آن گفتار ها میخندد .

عطار در کتاب خود می نویسد که منصور حلاج بدکان حلاجی گذشت و اشارة به پنبه ها کرد همه آنها طلا شد و نگاه دیگر نمود دو باره پنبه گشت در جای دیگر می نگارد فلان عارف انگشتر خودرا بدجلهٔ بغداد انداخت و در کتاب خود یافت !! بی شرمی ها و بافندگی ها اندازه ندارد درویش سر و یا برهنه که روزگاری را بگدائی بسر می برد چگونه میتواند این بازی هارا بنماید .

---

(۱) بتازگی یکی از فلسفه خواندگان تاریخچه صدر الدین شیرازی را نوشته در آنجا می گوید چیزهایی راکه صدر الدین بنام عشق نوشته قلم مرا شرم آید که از آنها گفتگو بدارم . با اینحال اورا یکی از فیلسوفان بشمار می آورد . ( پیمان )

اثر های زشت این گونه کتاب ها از زهر های کشنده و گاز های خفه کننده بیشتر است و این نگارشهاست که روان آدمیت را آلوده و گندیده ساخته و جسم وعقل را به نیستی میکشاند .

بیائید ای داشوران سترك و ای زنده کنند گان روان آدمیت این کتاب ها را بسوزانید و جمعیت بشری را از این پریشان گوئی‌ها وبافند گی ها رهائی بخشید و راه زند گی را از روی دانش و خرد بمردم گمراه و بیچاره بیاموزید تا بتوانند به نردبان نیك بختی بالا رفته و روان خود را شادمان سازند .

در کشور هند گروهی بنام عارف دست از زند گانی زیبا شسته و راه زشتی را می‌پیمایند مدت زمانی در خاکستر ها و کثافت ها و شوره زار ها زند گانی نموده و همیشه خاموش وار زند گانی می کنند هندویان می گویند این دسته مردم که پوست بدن آنان از کثافت ها تولید شده است راه راستی و حقیقت‌را پیموده و شریك‌در دستگاه کائنات میشوند همه‌هندویان و فرمان روایان آن سامان پاس خاطر آنانرا نگاهداشته دیوانگان عارف منش را بزرك و گرامی می‌پندارند .

دسته از عرفانیان کشکول گدائی را در گردن انداخته و روزی‌خود را از دست این وآن در می‌یابند و خدا را در دست ها وجیب های مردم دون گمان می کنند این گروه سر گردان که سالیان دراز در آوارا گی بسر می‌برند نه خود راهی میروند که خوش بختی را به بشر بیاموزند و نه شیوه نیك‌اختران را پیروی مینمایند تاخود را از بدبختی های گونا گون رهایی دهند .

بیچاره مردم از دیرترین زمان ها تا کنون مبتلا به دسته های‌رنگا رنك شده و عقل و روان وثروت آنان‌را بنام های‌زیبا و دلفریب تاراج می نمایند .

حکیمان و فیلسوفان هنگامیکه نمی توانند درست گفتگو نمایند راه عرفان بافی را پیش گرفته و هر مهمل‌وناد رستی را بنام عرفان می سرایند

و آن را نشر میدهند بدبخت آن جوانان و نونهالانی که بگوش شنوا عمر عزیز خود را به پریشان گوئی های عرفانیان سپرده و راه بزرگی و نیك بختی را در کلمات فریبنده آنان کنجکاوی مینمایند هر گاه عرفان سرمایه نیك بختی است عرفانیان چرا همیشه در بیابان سر گردانی و پریشانی زندگانی نموده‌و در کنار کثافت‌ها و جایگاه حیوانات جان‌می سپرند؟! مردی بنام عارف وفیلسوف که‌در تمام کتاب های خود تصرف و عرفان را یاوه می‌سراید کتاب بزرگی در چندجلد در تفسیر قران نوشته ومیخواهد از روی خردمندی گفتار آسمانی را شرح دهد و در مقدمه کتاب هم‌اشاره به پریشان گوئی عرفان و عرفا مینماید شگفتی در این است که از اول کتاب تا آخر آن گفتار های آسمانی را از راه تصوف و عرفان بیان می نماید ! !

عرفانیان در گفتار ها واندیشه های خود استوار نیستند ودرهر کجا تنها معنی را با کلمات زیبا و زینت های با شکوه سخن می آرایند وهر زمان که خرده گیری بر آن یاوه‌ها شود ازراه کشف وتأویل سخن‌رانی کرده و یا خاموش میشوند که این راز باید پس پرده باشد وشما از رازداران نیستید تا آگاه از آن پوشیدنی ها شوید ! !

عرفان را باید آسیب وگرفتاری نام نهاد وآن را از کالای دانش و دانشوران دور انداخت . هیچ نادانی نمیتواند باور کند که این مشت یاوه سرایی‌ها که بنام دانش در بازار هوش و خرد پراکنده است و دیوانگانی بی هوش و بی خرد آن را فرا گرفته اند سزاوار آدمیت است که این مردم خود خواه را در میدان دانشوران راه داد و به آنان اجازه داد که یاوه سرائی نمایند .

هوشیاران عارف می گویند که عرفان را نباید دانش گفت بلکه نام آن را صنعت بافندگی باید گذاشت .

از بزرگترین دانشمندان عرفانی ملا محسن فیض کاشانی است که مردی بود حکیم ، عارف ، فقیه ، شاعر و در تمـام کتاب هـای خود

بافندگی عرفانی نموده و راستی را توام با نا درستی و پریشان گوئی ساخته است حتی در کتاب وافی که در آیین اسلام نگاشته خود داری از بیهوده سرائی نکرده و بسیار پریشان گوئی‌ها نموده است ودین‌وآئین را با اوهام تصوف آمیخته ساخته این عارف بزرگ که‌در نزد بزرگان آئین ، فلسفه ، عرفان و ادب از بزرگان بشمار می رود کتابی بنام انصافیه بفارسی نوشته که‌چاپ شده است در این کتاب عرفان را یك رشته بافندگی و پریشان گوئی دانسته و به گفتار های خود پابند نیست و می گوید توبه کردم و از خدا پوزش می‌خواهم که گناهم را به بخشد .

غزالی که از سر آمدان فلسفه و عرفان است در کتاب المنقذ من الضلال عرفان را از بافندگی های بیجا بشمار آورده و راه عرفانیان را زشت میداند و پند می‌گوید که در این رشته آدم هوشیار نباید واردشود واین پریشان گوئی‌ها را بنام دانش نباید شناخت و تجربیات خود را در گذارشات عرفانی یادمی کند که‌بسی مایه اندوه است که مانند غزالی آن رشته ها را رفته و دست خالی بر گشته !!

تیره اخترانی که از دور کردار و گفتار عرفانیان را دیده و یا شنیده اند وگمان می کنند که این گروه با خدا سر و کاری داشته و دست به‌کارخانه یزدانی دارند کالای خود را باین دزدان بی باك داده و آنان را پیشوای زندگانی دو جهانی‌خود می‌پندارند .

عرفان دارای یك دسته از کلمات فریبنده وزیبائی است که‌عرفا تمام آن ها را درگفتارها ونوشته های خود بکار می برندتا بتوانندبه‌موهومات و پریشان گوئی های خود رنك و نگاری داده و کوته خردان را بدور خود گرد آورند و میتوان هر موهومات و بافندگی ها را با این کلمات عرفانی رنك تازه وزیبائی‌داد ودام گسترده بآسانی ساده لوحان‌را بدام آورد!!

همان گونه که‌مردم سیاسی از کلمات خوب اخلاقی و اجتماعی‌مانند آزادی ، برادری ، آشتی استفاده های‌گونا گون نموده و مردم را فریب میدهند و آرزوی خود را انجام میدهند عرفانیان هم از دور ترین زمانها با کلمات زیبای عرفانی مانند حقیقت راستی ، صفا ، تجلی مردم نادان‌رابدور

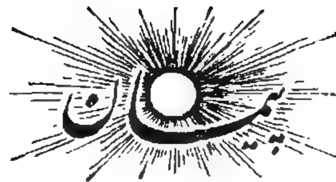
خود گرد آورده و آرزو های زشت خود راکه عبارت از برتریفروشی و شیادی است بدست آوردهاند .

هنگامی جهانیان از گرفتاری های دردناك رهائی جسته و خوش بخت میشوند که اوهام ها ویاوه سرائی ها ، پریشان گوئیها ، یا فندگی ها که بنام دانش در بازار جهان رواج گرفته آنان را از اندیشه ها و کتابها بیرون آورده و بسوزانید تا کم کم مردم از یاوه سرائی بیگانه شده و راه زندگانی زیبا را پیروی کرده و نیك اختر شوند . تا زمانیکه پریشان گوئی ، بافندگی بنام دانش آموزکاری دارد و بشر را آشنا به آنها مینماید نباید امیدوار شد که آدمی راه نیکی را پیموده و بسر منزل کمال میرسد . ایرانیان هوشیار باید خودرا از این گونه آلودگیها رها ساخته از راه دانش و آئین درستی که سرمایه هر دانائی است خویشتن را به ترقیاتروز افزون برسانند و نام ایران و ایرانیان را در جهان بزرك گردانند

## مرتضی مدرسی چهاردهی

**پیمان :** بد بختی اینجاست که بیشتر مردم از در یافت های پنجگانه تنها کوششان کار می کند . باینمعنی هرچه را چند بار شنیدند آن را پذیرفته و در دل خود جای بزرگی برای آن باز میکنند و هیچگاه درپی فهمیدن معنا و شناختن نیك وبد آن نیستند . این کسان در سالهای آخرکلمه عرفان را نیز پیاپی شنیده اند و اینست در دلهای خود جایگاه والایی بر آن داده اند و این گونه گفتار هارا که در پیمان میخوانند بهیاهو بر میخیزند ولی بهتر از هیاهو اینست که اندکی بهوش آمده درپی این باشند که معنای درست عرفان را بشناسند یا اگر توانستند ایشان نیز قلم بر دارند نیکی هایی راکه از عرفان می دانند بنگارند و زمینه را روشن گردانند - در اینگوشهو آن گوشه نشستن و زبان بنکوهش پیمان باز کردن گرهی ازکار نخواهد گشاد .

بخش آزاد



سال سوم　　شماره هفتم

مرداد　　۱۳۱۵

# ادبیات منظوم ایران

— ۲ —

## بد آموزیها و اندیشه های کج

نا گفته پیداست که مردم کوتاهخرد همیشه با حرف از میدان در می‌روند و بی آنکه دست بکنه مطلبی ببرند همینکه چندبار آن را شنیدند خواه‌ناخواه می پذیرند واینست که این گونه کسان در معرض خطر از گفته های شعرا هستند و از اینکه خرد توانا ندارند سخنی را که ازشاعر می شنوند «وحی منزل» و اصل مسلم» می‌شمارند و ای بسا بیراهی هایی که از این رهگذر بتودهٔ ما راه یافته و هر کس هر گفته را از یك شاعری که موافق اندیشه کج خویش یافته ورد زبان خود ساخته است. انکار نکردنی است که جسته جسته شعرهای خوب و سود آور در میان دیوانهای چامه سرایان ما پیدا میشود ولی دریغ که ازیکسو شماره این قبیل شعرها خیلی کم و نسبت بچامه های زیان آور غیر قابل اعتناست و از سوی دیگر چون غالب گویندگان باپستی همت و سستی خلق درمان مردم شهرت یافته اند ازاین رو گفته های ایشان ولو بگفته خودشان در شاهوار هم باشد هیچگونه فایدهٔ نخواهد داشت. مثلا این شعر :

چون گدائی چیز دیگر نیست جز خواهندگی
هر که خواهد گر سلیمان است و گر قارون گداست

انصاف را یکی از بهترین و برگزیده ترین ابیات دیوانهای فارسی است ولی افسوس که خود گوینده یك عمر با بی‌همتی و سستی و پستی بسر داده ویك دیوان در تملق وچاپلوسی و خواهندگی و گدائی و فحش و ناسزا و دروغ و افترا پرداخته با این حال آیا وقعی بگفته او میتوان گزاشت !؟ . . .

همشهریان گرامی من میدانند که نویسنده سالها ستایشگر « صائب تبریزی » بوده و از ایراد خطابه ونوشتن مقاله وحتی ترتیب مسابقه‌های شعری بنام صائب خود داری نکرده‌ام و درسایه این کوششها بوده که غالب گوشها بکلمه صائب آشنا شد و امروزه چندین دبستان و کوچه وموسسه و کتابخانه در شهر های مختلف آذربایجان بنام این شاعر نامیده شده

چرا این کوششها رامیکردم ؟ برای اینکه دردیوان او بهترین شعر ها را ـ بگمان خودم ـ یافته بودم :

لب سوال سزاوار بخیه بیشتر است عبث بخرقه خود بخیه میزند درویش

***

دست طمع که پیش کسان بازمیکنی پل بسته که بگذری از آبروی خویش

***

سر زلف تو نباشد سرزلف دگری از برای دل ما قحط پریشانی نیست

***

فغان که کاسهٔ زرین بی‌نیازی را گرسنه چشمی ما کاسهٔ گدائی کرد

کنون راقضاوت باخوانندگان ارجمند است که چگونه از این شاعر سلب عقیده کردم و از گفته و کردهٔ خویش نادم آمدم

هنگامیکه دیدم « شاعر بلند همت ما » که از محبوب خود نیز ناز کشیدن را عار می پنداشت اجازه داده مرد برای شراب آبروی خود را بریزد :

مریز آبروی خودرا مگر برای شراب !

همچنین بجعفر خان وزیر اعظم هندوستان نوشته که احسان آن است که درحق من کنید که اکنون را دور ازشمایم و الا شاعران نزدیك بشما البته که مورد لطف وعنایت خواهند بود :

دور دستانرا باحسان یاد کردن همت است ورنه هر نخلی بپای خود ثمر میافکند

شرح بیشتر از این را بهنگام دیگر و فرصت بیشتر میگذارم کنون را نوشته مولف شعرالعجم را در بارهٔ این بدآموزیها و علل آن با اندك کوتاهی میاورم :

« . . . سلاطین اکثر مطلق العنان وفعال مایشاء بودند ، قوانین مدونه در کار نبود ، گاهی اشخاص مظلوم وبی گناهرا حکم اعدام میدادند وزمانی مجرمین سخت را که جزای آنها اعدام بود معاف میکردند . این خود سریها بتدریج جزء صفات شاهانه قرار گرفته تا این حد که شعراء آنرا جزء صفات کمالیهٔ خداهم شمرده اند :

به تهدید اگر بر کشد تیغ حکم بمانند کر و بیان صم و بکم
و گر در دهد یك صلای کرم عزازیل گوید نصیبی برم

شیخ بعقیدهٔ خودش بزرگترین صفات خدا را در این جاذکر نموده لیکن شما غور کنید که این صفات صفات یك شخصی عادل وداد گستر است یاصفات چنگیز و هولاکو ؟ . . . . غرض ، طرز حکومت . استبدادی وغیرعادلانهٔ سلاطین اثر بسیار بدی بشاعری بخشیده

لباس زشتی بآن بوشانید . شعرا در مثنویات اخلاقی خود هر جا که از قواعد ورسوم درباری وتحبیب وجلب نظر سلطان و تحصیل قرب ومنزلت ذکری میشد کلیة این را خاطر نشان میکردند که اگر پادشاه روز را گفت شب است شماهم بگوئید آری شب است

اگر شه روز را گوید شب است این    بباید گفت اینك ماه و پروین

اسدی طوسی راجع بدربار سلاطین اصول و مراسم آداب ذیل را بما خاطر نشان میکنند .

دم پادشاهان امید است و بیم    یکی را سموم و یکی را نسیم
چو رفتی بر شه پرستنده باش    کمر بسته فرمانش را بنده باش
اگر چه نداری گنه پیش شاه    چنان باش پیشش که مرد گناه
اگر دید گستاخ وارت به پیش    چنان ترس از او کز بداندیش خویش
همه خوی و کردار او را ستای    چنان دشمنش را نکوهش فزای
نباید شد از خنده شه دلیر    نه خنده است دندان نمودن زشیر

آری تعلیم این نوع رقیت و غلامی نتیجهٔ طرز حکومتی است که بسر بردن درقلمروآن بغیر این طریقه صعب ودشوار بوده است .

این نوع خیالات و این سنخ عقاید و افکار در شعر و شاعری از سرچشمهٔ دیگرنیز آب خورده وآن این است که زمانیکه بنی امیه شروع باستبداد و حکومت ظالمانه نمودند طبایع سرکش اعراب نتوانستند تحمل کنند ناچار از هر طرف علم طغیان بر افراشته بنای آشوب را گذاشتند برای فرو نشاندن نایرهٔ انقلاب از طرفی مثل حجاج ظالم وسفاکی را روی کار درآوردند واز طرف دیگر پیشوایان ظاهر الصلاح راتعارف ورشوه دادند کهمسئلهٔ قضا و قدررا درمیان مردم اشاعت و انتشار دهند و بعامه تزریق کنند که آنچه در این عالم واقع

میشود طبق مشیت و حکم الهی است و از اینرو شکایت از آن شکایت از خداست و همین سبب گردید که معتزله مسئلهٔ عقل را پیش کشیده بنای ترویج آنرا گذاشتند و گفتند خداعادل است هیچوقت برخلاف عقل کاری نمیکند .......... بالاخره اشاعره غالب آمده تعلیمات آنها درتمام دنیای اسلام انتشار پیدانمود . اصول تعلیمات فرقه مزبوره از جمله این بود که : « عدل بر خدا لازم نیست ، خلیفه یا امیر مظهر ونمایندهٔ خداست . تجلیل از او تجلیل از خدا و توهین وی توهین از خدا مـی باشد » هیچ محتاج بذ کر نیست که این تعلیمات آزادی ، دلاوری ، حقیقت وراستگوئی وبالاخره علو نفس و بلند همتی را که مرکوز طبایع است خاتمه داده بکـلی از بین برد . راست است که کتب ورسایل مهمهٔ اخلاقی درنظم تالیف یافته لیکن مباحث وموضوعات اخلاقی که در اطراف آنها سخن فرسائی یا طبع آزمائی شده فقط و فقط عبارت است از . احسان ، تواضع ، حلم ، عفو ، سخاوت ، توبه ، قناعت ، رضا ، تسلیم ، عزلت و انزواومانند آن اما در تمام این رسایل و کتب اخلاقی بابی یاعنوانی از حریت وآزادی فکر و حق گوئی و حقیقت جویی نمیتوان پیدا کرد . همه میدانند که دربی ثباتی دنیـا وموعظت صدها هزارشعر گفته شده لیکن درآزادی خواهی وشهامت وجسارت و پر دلی اگر معانی پیدا شود انـگشت شمار است .

این روش تامدتی باقی بود لیکن از وقتیکه هجوم تا تارشیرازهٔ حکومت اسلامی رابکلی ازهم پاشید ازآنوقت تاکنون مسلمانان سربلند نکرده و نتوانستند امپراطوری معظمی مثل اول تشکیل داده عظمت اولیه وحیات پرازافتخار گذشته را تجدید نمایند . بالجمله درسطوت

وقهاری حکومت رخنه پیدا شده تا درجهٔ ازهیبت حکومت آزاد شدند و از آنرو تصوف قوت گرفته وسعتی بسزا پیدا نمود . . . دراشعار فارسی موضوع اخلاق وموعظت وحکمت که ازموضوعات مهمه شمرده میشود عبارت است از : بـی ثباتـی دنیا ، انقلاب زمانه . بی اعتباری روزگار ، شکایت از آسمان ، ترغیب به عنایت ، زهد ، توکل ،رضا و تسلیم و کلام تمام اکابر شعرا خاصه شعرای صوفیه پر است از این معانی بلکه باید گفت که تمام سرمایه ومواداشعاراخلاقی وپندواندرز منحصر است بهمین ها وآنهم بلاشك از نتایج طرز حکومت و زاییده اوضاع واصول مملکت می باشد . در ایران بلکه در تمام مشرق چون سلطنت روی اصول وقوانین و نظامات مدونه برقرار نبود وتشکیلات منظمی وجود نداشت لذا همیشه دچار انقلاب شدید و سخت میشدند . یکنفر امروز به تخت سلطنت قرارداشت فردامیدیدند سرش را بریده بدربار میبردند ، امروز کسی را میدیدنـد باخدم وحشم وطبل و علم حرکت میکند فردا همان کس را میدیدند که بزنجیر بسته میاورند ، خاندانی امروز تشکیل یافته خاندان دیگر که سالها روی کار بودند دفعهٔ رهسپارفنا وزوال میشوند ، یکنفر تاامروزپشتهٔ هیزم برسر گرفته در بازار میفروخت ، حال می بینند مالك تخت و تاج میباشد ، سلاطین سلاجقه ودیالمه که در تمام دنیا معروفند از همین درجه پست بعظمت وبلندی رسیده اند . کافور که در حرمین و مصر و شام خطبه بنام او میخواندنددربازار برده فروشان دوروپیهخریداری شده بود ، یعقوب صفار که معرکه آرائیهای او ورد زبانهـاست روی کری بیش نبود نتیجهٔ حتمی این گونه وقایع وپیش آمدها این شد که بی ثباتی زمانه و

بی اعتباری روزگار دردلها رسوخ پیدا کرد وهمین عوامل و اسباب عقاید وافکاری را که ذیلا ملاحظه میکنید بوجود آورد :

چیست این زندگانی دنیا گفت خوابی است یا خیالی چند
گفتم از وی چه حاصل است بگو گفت درد سرو و بالی چند
گفتم اهل ستم چه طایفه اند گفت گرك و سك و شغالی چند

***

گرد بباد مزن گرچه برداد وزد که این‌سخن‌بمثل باد با سلیمان است

***

بباغ دهر بهار وخزان هم‌آغوش‌است زمانه جام بدست‌و جنازه‌بردوش‌است

***

بس کن‌ز کبروناز که‌دیده‌است‌روزگار چین قبای قیصر وطرف کلاه کی

***

اعتمادی نیست بر دور جهان بلکه بر گردون گردان نیز هم

***

پرده‌داری میکند برقصر کسری‌عنکبوت جغد نوبت میزند بر گنبد افراسیاب

***

خوش فرش بوریا و گدائی وخواب امن کین‌عیش نیست درخورواورنك‌خسروی

این مطلب محتاج به بیان نیست که یك چیز تاثیرش در امزجه وطبایع مختلفه اختلاف پیدامیکند چنانکه در بعضی طبایع بی ثباتی دنیا اثری که بخشید این بود که وقتیکه بهیچ چیز نشوداعتبار کرد تحصیل دولت و ثروت ومنصب و جاه عبث وبیهوده خواهد بودعلیهذا قناعت، عزلت ، انزوا ، توکل ، زهد ، عبادت‌را باید شعار قرار داد وکلمات شعرای صوفیه ازآن پراست و رفته رفته این طریقه یك اصل مسلمی شده مرکوز ذهن عارف وعامی گردید چنانکه می بینیم شعرائی هم که شب وروز در تلاش دنیا بودند محض انجام وظایف شعر وشاعری

در مواعظ وپند همین مضامین و معانی را درسلك نظم کشیده‌اند لیکن طبایع دیگر اثر یکه بخشید ضداثر اولی بوده وآن این است که وقتیکه نتوان بهیچ چیز اعتبار کرد ویااعتماد نمود پس جدو جهد ، اندیشه و فکر ، سعی وعمل و بالاخره تك ودو تماماًبیحاصل وبی نتیجه است بلکه در این دو روزهٔ حیات سر گرم عشرت وکامرانی . نغمه وسرود بالاخره ساده و باده باید گردید و بایستی ساعات گران بهای عمر را غنیمت دانست وصرف این امور کرد وهمین طرز فکر است که مثل خیام وحافظ را بوجود میاورد :

بنوش باده که ایام غم نخواهد ماند    چنان نماند وچنین نیزهم نخواهد ماند
سرود مجلس جمشید گفته اند این بود    که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

***

ابر است ساقیا قدحی پر شراب کن    دور فلك درنك ندارد شتاب کن
زان بیشتر که عالم فانی شود خراب    ما را بجام باده گلگون خراب کن

***

شراب تلخ ده ساقی که مردافکن بود زورش    که تا لختی بیاسایم زدنیاوشر وشورش
کمند صید بهرامی بیفکن جام می بر گیر    که من پیمودم این صحرا نه بهرام است نه گورش

***

بیاتا گل برافشانیم ومی در ساغر اندازیم    فلك راسقف بشکافیم وطرح دیگر اندازیم

***

غم دنیای دنی چندخوری باده بخور    حیف باشد دل دانا که مشوش باشد

***

که برد بنزد شاهان زمن گدا پیامی    که بکوی می فروشان دوهزار جم بجامی

***

جائیکه تخت ومسند جم میرود بباد    گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم

## تاثیر زندگانی تمدنی ونظامی

زمانیکه درایران شعر وشاعری شروع گردیدروح سلحشوری بر مردم غالب و حیات ملی در واقع حیات فوجی ونظامی بوده است ،

بحبوحه فتوحات وجدال وقتال از هر طرف در جریان بوده ، ترك و دیلم وسلجوق واقوام تازه‌ای داخل دایرهٔ اسلام شده وازاینروحکومانی که روی کارمیامدند برای حفظ مقام وبقای خودلازم بود همیشه مجهز و مسلح باشند و در نتیجه تمام افراد از کوچك و بزرك حتی اطفال سلحشور وسپاهی بودند . هیئت سلاطین و امرا شما میدانید عموماً تن پروروعیاش میشوند لیکن وضعیت آن عصراین بود که به منصوریکی از تاجداران اخیر سامانی وقتیکه ندماوامنای سلطنت میگویندلازم است از نعمتهای خدا داد حیات بهره‌ای ببرید ، قصور عالیه بنا کنید و با مبل‌های عالی ونفیس آنها رازینت نمائید ، از نغمات دلکش وسرودهای دلنواز روح را فرح بخشید در جواب این قطعه را میسراید :

| | |
|---|---|
| گویند مرا چون ساب خوب نسازی | مأویکه آراسته و فرش ملون |
| با نعرهٔ گردون چه کنم لحن مغنی | با بویهٔ اسبان چه کنم مجلس گلشن |
| اسب‌است وسلاح است مرابزمگه وباغ | تیراست و کمان است مرالاله وسوسن |

لطف در این است که شعرای آن عصر اشعار بزمی خود را نیز بلباس رزم آرایش میکردند ، سلطان محمود از میدان جنك بر گشته زینتی شاعر قصیده‌ای درتبریك وتهنیت گفته باخود بدربار برده است ، او در این قصیده سلطان را ترغیب میکند که دمی بیاسائید از خستگی بیرون آئید ، بوسیلهٔ مطرب و می دماغ را خوش سازید ولی ملاحظه کنید چگونه درپردهٔ رزم صورت بزم را کشیده‌است:

| | |
|---|---|
| میسرهٔ مطربان خوش سازیم | میمنهٔ دوستان بس دل خواه |
| علم از ساقیان بسه پای کنیم | تار منجوقها ز زلف سیاه |
| بدل تیر دستها گیریم | از گل و سنبل شکفته گیاه |
| غم گریزد ز پیش ما چو تانك | خان و قیصر ز رزم شاهنشاه |

## معشوق

در انسان مطابق قانون طبیعت جنس زن معشوق و مرد عاشق میباشد . اگرچه در ادبیات هنود عکس آن مشهور است یعنی مرد معشوق قرار گرفته ولی‌چون عاشق‌زن است لذا این هم قریب‌بناموس طبیعت می باشد. مگر در اشعار فارسی با کمال تعجب می‌بینیم که جنس مرد نیز طرف علاقه و عشق هم جنس خود یعنی مرد واقع شده است واین قضیه اشعار عشق‌وعاشقی ایران‌را که‌ازاشعار روی زمین‌لطیف‌تر و حساس‌تر می باشد واقعاً مخدوش ساخته است ! مااین ایراد را بهیچ قسم نمی‌توانیم دفع‌یاتأویل کنیم ولی‌البته ازنظر واقعه‌نگاری برخود لازم میدانیم که مبادی وعلل انرا خاطرنشان نمائیم :

ابو هلال عسکری در کتاب الاوایل می نویسدکه اعراب در ابتدا از امرد بازی بی‌خبر بودند لیکن درقرن اول هجری که دامنهٔ فتوحات تامرو واطراف ونواحی‌آن توسعه‌وبسط پیدا نمودومجاهدین مدتها از اهل وعیال خود دور مانده بعلاوه در این جنگها نو خطان ماه طلعتی را اسیر گرفته غلام کرده بودند وهمیشه در خلوت‌وجلوت با ایشان بسر میبردند ازهمین جا امرد بازی شروع گردید ولی دامن ادبیات عرب تاقرن دویم ازاین لکه پاک بوده وازآن خبری نبودبلکه ازقرن سوم این عمل شروع شده وآن درقرن چهارم درعرب شیوع پیدا نمود چنانکه در قصیدهٔ رائیهٔ ابن‌المعتز شرح آن به تفصیل ذکر شده است و معذلك مشرب ومذاق جامعه دراین خصوص تقریباً بحال قدیم باقی بوده ودر شعر و شاعری اشاعت ان باین پایه نرسیده بود .

درایران وقتیکه شعر وشاعری شروع گردید این ذوق در میان

اعراب اشاعت و انتشار یافته بود. طرفه این جاست عوامل و اسبابی که این ذوق را در عرب پدید آورد و واداشت که این بدعت را بگذارند آن عوامل و اسباب در ایرانیان بیشتر بلکه زیاده از حدجمع وفراهم‌بوده است. از غلامان ترك کهعموماً خوبصورت وقشنك‌میشوند درهر خانه‌ای وجود داشته ودر مجالس سرور و محافل عیش خدمت بزم ارائی و ساقی گری بعهدهٔ آنها بوده است و در خلوت و جلوت سفر و حضر ایشان را همیشه با خود همراه داشتند. علاوه بر ملازمت و خدمت همدم و همراز خود قرار میدادند و دراین میانه از مشاهدهٔ طلعت زیبای آنها تازه میشدند و کیف میکردند تا بتدریج همین غلام بجای ملازم و خادم محبوب ومنظور نظر قرار گرفت چنانکه درکلمات دقیقی وفرخی ازموارد عدیده تصریحاتی دراین‌باب موجود است.....

این بحث چندان ننگین است مابآوردن عبارتهای نکوهش‌آمیز مولف شعرالعجم نیز رضایت نمیدهیم و اینست گزارده می گذریم و تنها یك عبارتی را می‌آوریم که مولف دربا ان بیانات خود آورده:

این در مملکت تأثیری که بخشیده کافی است همین‌قدر کهازمرو گرفته تابغداد انچه‌بود ونبود تاتاریان همه را باخاك یکسان نمودند!..

## انحطاط حس سلحشوری و تاثیر آن

در مائه ششم حس سلحشوری تا این‌درجه انحطاط پیدا کرد که چنگیز ایران و عراق را بکلی بر باد داد و درهمین قرن بود که شعر و ادب فارسی باوج کمال رسیده در این بین هجو گوئی و هزل سرائی نیز اوج پیدا کرد، هجویات انوری و سوزنی کهامروز در تمام دنیا مشهور است از آثار ادبی آن عصر میباشد در آغاز مائه

هفتم بدبختانه اقتدار حکومت اسلامی بطرف صفر رفت و بدین جهت
شیرازه روح اخلاقی ملت یکسره از هم متلاشی گردید و بر اثر آن
زبان رسمی مملکت بکلمات ناسزا و الفاظ ناشایست آلوده شد شیخ سعدی
که در آن است یکنفر معلم اخلاق و مصلح روحیات جامعه است (١)
در باب پنجم گلستان حکایاتی که ذکر نموده امروز از قلم یك
شخص تربیت شده اخلاقی ممکن نیست چنین کلماتی تراوش کند یا
مثنوی مولانا روم که « هست قرآن درزبان پهلوی » قصه خواتون و کنیزك
که در آن درج میباشد چقدر تاسف آور است ! در کلمات سلمان
ساوجی که یك شاعر مهذبی است چقدر ناسزا و دشنام وجود دارد (٢)
جامی در خانه هفتم کتاب یوسف و زلیخا چیزهاییکه در آخر نوشته
امروز از کدام شخص تربیت شده ای ممکن است نظیر آن دیده شود؟!
همین جامی که از اکابر صوفیه است در تحفة الابرار که آنرا درموضوع
تصوف بخصوص نوشته در باب هفدهم شرحی در تعریف جمال برشته
نظم در آورده است و اگر آن بیانی از جمال مطلق بود ما حرفی
نداشتیم چه درهر یك ازذرات وجود جمال موجود میباشد ولی سخن
اینجاست که مولانا این قصیده را درمدح ماهرویان نوخط سروده است
او در تمهید چنین میگوید :

نقش سراپردهٔ شاهی است حسن    لمعهٔ خورشید الهی است حسن
حسن که در پردهٔ آب و گل است    تازه کن عهد قدیم دل است

---

(١) کسیکه بگفته خودت آن حکایات ننگین رادر کتاب خود آورده دیگرچگونه معلم اخلاق ومصلح روحیات جامعه باشد ؟ ! ( پیمان )

(٢) کسیکه آنچنان دشنامگو بوده دیگر مهذبیش کدام است ؟ ! ( پیمان )

بعد جوانان نوخط رامخاطب ساخته چنین می گوید :

قد تو سروی است بهشتی چمن  روی تو شمعی است به هر انجمن
خضر خطت خرقه کبود آمده  بر لب آن چشمه فرود آمده

هر یك ازاعضارا توصیف کرده میرسد باین‌جا :

چهره نهان دار که آلودگان  جز ره بیهوده نسپرده پیمودگان
چون به جمال تو نظر افکنند  آرزوی خویش تمنا کنند

تعجب است در یك مورد میگوید چهرهٔ تو آیینه نور الهی است ودرموردیگر میگوید چهره اترا بپوشان و بکسی آنرا نشان‌نده والا در مخاطره خواهی افتاد ! . . »

**محمد فیضی**

**پیمان** : بار دیگر بر آقای فیضی سپاس می گزاریم و بار دیگر می نگاریم که مولف دانشمند شعرالعجم دراین زمینه ها بگفته های‌ما نزدیك آمده ولی هنوز فاصله در میانه بسیار است . از آنجا که خود وی شاعر و از سالها آلوده شعر خوانی و شعر گویی بوده نتوانسته یا نخواسته آزاد وبی پروا داوری نماید . ما اگر از شعرا زشتی دیگری جز ازهمان زشتی که خود شبلی درآخرین بخش گفتار یاد میکند سراغ نداشتیم همین یکی بس بود که آنان‌را کسان پست و ناشایستی شمرده نه تنها نام خجسته « ایرانی » را برایشان ناروا شماریم نام « آدمی » را هم دریغ گوییم . این سیاه کاری در خور چشم پوشیدن و آمرزیدن نیست . بریده باد زبانی که بچنان ناسزایی باز شده . شبلی گناه را بگردن زمانه می اندازد . ولی چنین نیست اینان خودشان کسان پست نهاد و نا بکار بوده اند . در همان زمان هزاران کسان پاکدامن و پاکزبان می زیسته اند و هیچگاه زمانه ایشان را بناپاکی وا نمیداشته .

گذشته هرچه هست ما امروز نمی توانیم چنین دوستی هارا برتابیم ودر جای خود باردیگر از زشتکاری شعرای پیشین گفتگو خواهیم داشت .

# گزارش شرق وغرب

۱ – **ایتالیا وحبشه** – دولت انگلیس که یگانه طرفدار حبشه بوده و در آغاز جنك وعدهٔ کمك و همراهی را به حبشیان میداد و آنها را به نبرد ایتالیا دلیر میساخت و بی چاره حبشیان باطمینان و عده های این دولت در مقابل نیروی مجهز ایتالیا قد مردانگی علم ساخته در میدان نبرد با دشمن قوی پنجه روبرو شدند سر انجام سیاست بریتانیا چنین اقتضا نمود که با ایتالیا کنار آمده وحبشه را در میدان کارزار تنها بگذارد ! از آنهمه وعده ونوید ها که تنها باجرای مجازات اقتصادی بسنده کرده بودند پس از اشغال آدیس آبابا و فرار امپراطور دولت انـگلیس برای برداشتن مجازات ها بیش از سایرین به گفت وگو برخاست وبالاخره در جلسه ۱۸ ژوئن پارلمان انگلیس مسترانتونی ادن وزیر خارجه آنـدولت نطق مبسوطی در اطراف مجازات ها نموده و بی فایده بودن آنرا شرح داده اگر چه از طرف احزاب مخالف حرارت هائی بخرج داده شده ومخصوصا از طرف مسترللوید جرج از سیاست دولت انتقاد شدیدی بعمل آید ولی چه فایده که در مذهب سیاست اروپا عاطفه محبت – مردانگی – ایفا بعهد غیر از الفاظ پوچ و مهمل چیز دیگری شمرده نمی شود ودر قاموس پولتیك لغت خجالت و شرم را معنائی نه نوشته اند دولت انگلیس که در آغاز جنك ایتالیا و حبشه آنهمه طرفداری از حبشه مینمود وبخش مهمی از ناوهای خود را به دریای سفید کسیل میکرد ودر موقعیکه طرح آشتی مستر هوروللاوال انتشار یافت سیاستمداران این دولت برعلیه طرح نام برده قیام کردند چنانکه فشار توده منجر باستعفای مسترهور وزیر خارجه گردید عاقبت مقتضیات سیاست کار را بجائی رسانید که سرجان سیمون درپارلمان انـگلیس درجلسه ۲۳ ژوئن درجواب ماژورآتلی چنین گفت : ماحاضر نیستیم برای خاطر حبشه حتی یك کشتی هم از دست بدهیم !

نجاشی امپراطور حبشه که از میدان کارزار گریخته و بقول خودش

برای مدافعه ازحقوق حبشیان باروپا شتافته بود روز ٥ تیرماه ( ٢٦ژوئن )
وارد ژنو گردید و از طرف راس ناسیبو (فرمانده نیروی حبشه در جنوب)
که چند روز قبلا وارد ژنو شده بود پیشواز گردید نجاشی شخصا ریاست
هیئت نمایندگی حبشه را در انجمن ژنو عهده دار بود و سایر نمایندگان
حبشه را که شامل ( دجازحاج ) ( ناسیبو ) ( آتوبرهان ) (مار کوس)
( اتوافرم مهدن ) ( آزاز روکا ) بودند به آنول منش ی انجمن ژنو
معرفی نمود ٠

جلسه ٩ تیر ماه ( ٣٠ ژوئن ) که یکی از جلسات تاریخی و مهم
انجمن جهانیان است در تحت ریاست وانزیلند رئیس‌الوزراء و نماینده بلژیك
منعقد گردید موقعی که نجاشی باحال ناتوان ولی با وقار وارد عمارت انجمن
گردید عموما با کف‌زدن های ممتدی ازوی استقبال نمودند واحترام گزاردند
پس از آنکه نوبت نطق به نجاشی رسید موقرانه ولی اندوهگین از جـای
برخاسته پس از آنکه شرحی ازوحشت ومخاطرات هوا پیماها و گاز های
زهرگین ایتالیا بیان نمود به نطق خود ادامه داده چنین گفت : من با
همراهان سلحشور خود تنها اشخاصی بودیم که برای این‌کار موحش عدالت
خواهی نمودیم من برای آن باینجا آمده ام که اقدام باین جنایت رابرعلیه
ملتم شهادت بدهم .

نجاشی خاطر نشان نمود که در اثر دسایس ایتالیا بوده که اقدامات
اوبرای متحد نمودن حبشه عقیم وباعدم موفقیت مواجه گردید ١٤ سال بود
که ایتالیا خود را برای جنك آماده میساخت ولیکن اگر برخی از ممالك
اروپائی جاب مودت ایتالیا رابرای خود لازم نمی دانستند وضعیت دگرگون
میشد یك عهد نامه سری جریان حوادث را تغییر داد در اکتبر گذشته موقعی
که ٥٢ دولت که بعضی از دول معظمه نیز جزو آنها بودند به من اطمینان
دادند که مهاجم بهیچ وجه موفق وفاتح نخواهد شد من به مظفریت جامعه‌ملل
اعتماد نمودم نجاشی پس ازآنکه موضوع منع‌صدور اسلحه که مانع شد حبشه
تدارکات‌خود را ببیند و در مقابل کثرت وفور مهماتی که ایتالیا درتحت

اختیار خود داشت مقایسه کرد سئوال نمود ۲۵ دولت چه کمك واقعی بما کرده اند ؟ ! من تمام پیشنهادات ایتالیا را که به نفع شخصی من ولی بر علیه مصالح ملتم بود رد نمودم من از حقوق ملل کوچك دفاع مینمایم سه کشور اروپائی مجازاتها را اجرا ننمودند و دول دیگر در عین حال که موافقت خود رابااصول جامعه‌ملل اعلام مینمودندهمه گونه اقدام برای جلوگیری از اجرای آن کردند هیچ کس به تقاضای مالی ما جوابی نداد ! بما اجازه ندادند که از راه آهن جیبوتی که اکنون ایتالیائی ها برای تسهیل اشغال خود آنرا بکار میبرند استفاده نمائیم آیااینست معنی بیطرفی ؟ مسئله بدین طریق حل نخواهد شد اصول اخلاقی بین‌المللی اینك مجدداًدر مخاطره افتاده من جامعه ملل را دعوت میکنم که برای خلاصی ملت شکسته ونا توانم کمك کند تاریخ قضاوت شمارا همواره بخاطر خواهد داشت

نطق نجاشی در تاریخ مجمع عمومی جامعه ملل یکی از موثر ترین نطقهابوده است مشارالیه بزبان آمهاریك( زبان رسمی حبشه ) صحبت داشته وبتدریج بوسیله تلفون ترجمه شده و در سکوت عمیقی از طرف نمایندگان دول استماع میشد عبارتیکه در خاتمه گفت « چه جوابی برای ملت خودم باید ببرم ؟ » باکف زدنهای ممتدی تلقی گردید بالاخره هیچ گونه جواب مثبت یا منفی به اظهارات امپراطور و نمایندگان حبشه داده نشد و جلسه انجمن ژنوبدون اینکه رای بزبان یابسود حبشه بگیرند جلسه راتعطیل نمودند!

در پیمان بارها در اطراف انجمن ژنو قلم فرسائی شده و با این روش کنونی که هریك ازدول بزرك‌اروپا برای فریبدادن دیگری برگرد هم جمع آمده‌اند بی فایده بودن آن بادلایل محکم ومنطقی نشاندادهشده ویقین‌است که بعد از این نمایش شرم آور ارزش واقعی آن بجهانیان معلوم ودیگر امیدوارشدن باین خانه عدالت جز اتلاف وقت و گمراهی نتیجه نخواهدداشت برای زیستن شرافت مندانه ارادهٔ محکم وبازوی قوی لازم است وبس بطوریکه درشماره های گذشته پیش بینی کرده بودم قسمتی ازخاك حبشه که درجنوب غربی آن واقع وهنوز بدست نیروی ایتالیا نیامده است جمعی از افسران و روسای طوایف حبشی حکومتی تشکیل داده وبااستفاده از موسم بارانی حبشه

کم و بیش اسباب زحمت نیروی ایتالیا را فراهم ساخته اند چنانچه دراخبار واصله از قاهره معلوم میشود اخیراً نبردهای خونینی بین حبشیان وایتالیائی‌ها رخ داده وتلفات زیادی بایتالیائی وارد ساخته اند اگرچه باین قوه کوچك درمقابل نیروی مجهز ایتالیا نمیتوان امیدوار شد ولی بادرنظر گرفتن روحیات حبشیان واندازه میهن پرستی ورشادت آنان گرفتاری ایتالیا رابرای مدت های زیادی میتوود تخمین‌زد واگر دراروپاهم سرگرمی پیدا نماید ممکن‌است که‌این دستهٔ کوچك در اندك مدتی نیرو گرفته به بیرون کردن دشمن از آب خاك خود موفق ونایل شود

**۲ ـ سرنوشت آینده حبشه مربوط بچگونگی ارتباط لندن و روم میباشد .** ـ تاکنون کراراً درضمن تلگرافات خارجه خوانده ایم که سنیور موسولینی چه رسماً وچه در نطقهای پی در پی خود صراحتاً وعده داده است که منافع بریتانیا در حبشه محفوظ بوده و هیچگونه لطمه به مصالح آن دولت وارد نخواهد شد ولی دولت انگلیس بهتر میداند که در شرب سیاست این وعدها ذرهٔ ارزش نداشته وکاهی را بکوهی مبادله مینمایند دولت انگلیس این نکته را خوب تشخیص میدهد که تسلط ایتالیا به سرزمین حبشه سودان و مصر را از طرف مغرب و شمال کانال سوئز وکینه را از سمت مشرق و جنوب به تحت تهدید گرفته و بالاخره در شاه راه هندوستان مانع بزرگی ایجاد گردیده و اگر دولت ایتالیا دیر یا زود موفق به آرامش تمام در خاك حبشه شود و حبشیان را بطرف خود جاب ورام نماید لشگر جراری از سیاه پوستان حبشه تشکیل خواهد داد که تمام قارهٔ افریقا را به لرزه در آورد اینست که باید منتظر شد و دید که سیاستمداران لندن چه رولی را در مقابل موسولینی بازی خواهند کرد ؟

**۳ ـ داردانل یا کلید دریای سیاه دوباره بدست ترکیه سپرده شد** ـ کنفرانس داردانل که برحسب تقاضای دولت ترکیه درمونترو ( یکی از شهر های سویس ) تشکیل شده بود در تاریخ ۲۲ ژوئن رسما افتتاح و مشغول مباحثه در اطراف پیشنهاد دولت ترکیه شدند اگر چه

در ضمن گفتگو در اطراف پیشنهاد و نظریات دولت شوروی کار به نقطه باریکی کشیده و نزدیك بود که رشتهٔ مسالمت گسیخته شود ولی خوش بختانه در نتیجه مساعی آقای رشدی ارس نماینده زبر دست دولت جوان ترکیه دنبال مذاکرات قطع نگردیده و موفق بانعقاد عهد نامهٔ شرافت مندی شدند که سیادت ترکیه را مجدداً به تنگه داردانل تصدیق نمایند عهد نامه مزبور که عبارت از سه بخش و چندین ضمیمه بود و برای مدت بیست سال بسته شده است در تاریخ ۲۹ تیر ماه ( ۲۰ ژوئیه ) بامضای دول انگلیس ــ فرانسه ــ روسیه ــ استرالیا ــ ژاپن ــ رومانی ــ ترکیه ــ یوگسلاوی ــ بلغار رسید و بلادرنك دولت ترکیه تنگه داردانل را با نیروی مسلح اشغال و شروع به تحکیم آن نمود و در سر تاسر خاك ترکیه برای این موفقیت شایان جشن های بزرگی گرفته شد و از جانب اعلیحضرت شاهنشاهی ایران نیز تلگراف تبریکی بریاست جمهور دولت ترکیه مخابره گردید که ما عین تلگراف اعلیحضرت همایونی و جواب تلگراف حضرت کمال آتا تورك رئیس جمهور ترکیه را عیناً نقل مینمائیم .

تلگراف تبریك اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بحضرت کمال اتا تورك .

**انگارا** ــ حضرت کمال اتاتورك رئیس جمهور ترکیه مژده خاتمهٔ کار کنفرانس مونترو و موفقیت عظیمی که در سایهٔ هدایت وسر پرستی انحضرت نصیب ملت نجیب ترك شده است مایه کمال مسرت ما گردید از موقع استفاده نموده تبریکات صمیمانه و ادعیهٔ صادقانهٔ خود را برای عظمت ترکیه همسایهٔ دوست و عزیز اظهار میداریم .

تلگراف جوابیه حضرت کمال اتاتورك :

**طهران** اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران .

تلگراف محبت آمیز اعلیحضرت همایونی که بمناسبت حصول موفقیت کنفرانس مونترو لطفا باینجانب مخابره فرموده بودند واصل و موجب امتنان گردید از مسرت و احساسات صمیمانه که در این موقع خواه نسبت بشخص من و خواه نسبت بملت ترك ابراز فرموده بودند عرض تشکر نموده و ادعیه قلبی خودرا برای بقای اعلیحضرت همایونی و رفاه ملت ایران اظهار میداریم .

**ك . اتاتورك**

### ٤ - انقلاب اسپانیا و کشمکشهائیکه در داخله آن پدید آمده

دولت اسپانیا که در روی خرابه های تمدن دولت اموی اسلامی تشکیل گردیده مدتها درزمره یکی ازدول بزرك وتاجزایر فیلیپین امتداد داشت ودرقرن هجدهم ازحیث مستملکات ونیروی دریایی انگلیس زمان خود محسوب بود ولی رفته‌رفته انقلابات داخلی که غالبا از تعصب های بی ربط کلیسا ها سرچشمه میگرفت از نیرو وتوانائی دولت اسپانیا کاسته ودسته های کشیش مانند کرم تنه درخت استقلال آنرا جویده و بقدری ضعیف وناتوان ساختند که در جنك باامریکا ( اوایل قرن نوزدهم ) مغلوب و جزایر آنتیل و فلیپین را از دست داد

در سال ۱۹۳۱ انقلاب نسبة آرامی در اسپانیا رخ داد که منتهی به ترك تاج و تخت الفونس سیزدهم پادشاه اسپانیا وبیرون رفتن آن از کشور گردید و الکالازامورا نام که سر دسته جمهوری خواهان بود بریاست جمهور انتخاب شد ولی این تغییر رژیم نیز داخله اسپانیا را آرام نساخته و از همان روز اول در گوشه و کنار کشور جنبش سلطنت طلبان بروز نموده و مانع میشد از اینکه حکومت مرکزی زمام امور راباً اقتدار تمام دردست بگیرد تا اینکه در ۱٦ اسفند گذشته در نتیجه فشار دسته های مختلف آلکالازامورا مجبور باستعفا و کناره گیری شده ودر اردی بهشت ماه آزانا بریاست جمهور انتخاب گردید چون افسران ارتش و دستهٔ سپاهیان اکثراً طالب سلطنت و حکومت با اقتدار بودند رژیم جمهوری را در آن مملکت پایه و اساسی نه بود وهر روز احتمال تغییر آن میرفت تا اینکه روز ۲۰ تیر ماه ( ۲۲ ژوئیه ) شورش سلطنت طلبان ابتدا در شهر ملیلا و لارش ( شهر های سواحل شمالی مراکش کهجزو مستملکات اسپانیاست ) پیوسته و و بزودی بداخله خاك اسپانیا سرایت نمود که دونفر از ژنرالهای معروف اسپانیا که عبارت از ژنرال فرانکو و ژنرال کیپودولیانو باشند زمام ادارهٔ شورشیان را در دست دارند و از اخبار تلگرافی که همه روزه میرسد معلوم میشود که نقشهٔ این شورش قبلا کشیده شده و تدارکات آن را از هرحیث دیده اند چنانچه تا بامروز حکومت مرکزی موفق بخوابانیدن شورش

نشده بلکه شهرهای زیاد نیز بشورشیان پیوسته ودسته جمهوری خواهان را طرد نموده‌اند خبرها ئیکه اخیرا رسیده است هر گاه صحت داشته باشد باعث امتداد شورش وخون ریزی زیادخواهد بود اخبار مزبور اینکه دولت فرانسه اسلحه و مهمات جنگی برای حکومت مرکزی میفرستد و دولت ایتالیا نیز برای شورشیان هواپیما های جنگی می دهد عجالة فتح هیچ یك از طرفین معلوم نه بوده و نیروی هر دو طرف با جدیت هرچه تمامتر به کشتن و بر باد ساختن یکدیگر مشغولند البته آتیه نزدیك نتیجه قطعـی را روشن خواهد ساخت

## ٥ - سوقصد نسبت به پادشاه انگلیس

روز ۲٥ تیر ماه پیش از ظهر موقعی که پادشاه انگلیس بااسب از مراسم جشن اعطاء پرچمها از هایدپارك مراجعت بـه قصر بوکینکام مینمود مردی چهل ساله از میان جمعیت خارج ومی خواست که به پادشاه حمله نماید مشارالیه دستگیر و رولور آن بزمین افتاد در نتیجه تحقیقات بعدی معلوم شد شخص مزبور از اهالی انگلیس و موسوم به جورج اندره ماهون بوده و بـه پلیس گفته بود که سرجان سیمون مسئول تمام این حوادث میباشد ( سرجان سیمون وزیر داخله انگلیس وازرؤسای حزب آزادیخواهان است ) در نتیجه این پیش آمد ازجانب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و از طرف اغلب‌پادشاهان وروسای جمهور کشور های مختلفه تلگراف تبریك برای پادشاه انگلیس مخابره گردید

## رضا سلطان زاده

**پیمان :** آقای سلطان زاده با آنکه از درد دندان چنانکه می باید رهایی نیافته اند زحمت نگارش را بر خود هموار نمودند و ما امیدواریم تا شماره آینده بیکبار بهبودی یابند وباسودگی ودلخوشی بکار پردازند .

# نامهای تاریخی

چنانچه در شماره پیش وعـده دادیم اینك از این شماره بچاپ کردن نامه هـای تاریخی که آقای میرزا محمد ( خانبهادر پیشین ) فرستاده اند آغاز میکنیم :

**۱ — نامهٔ شاه عباس که در نزدیکیهای سال ٥ — ۱۶۰٤ میلادی نوشته شده.**

## حضرت روم پاپا

همیشه مسند سلطنت و دارائی و تخت سعادت بخت معدلت و فرمان روائی ممـالك فرنگستان بوجود کثیر الجود حضرت عالی رتبت رفیع منزلت سپهر مرتبت کیوان رفعت مشتری سعادت ناهید بهجت بهرام صولت فریدون حشمت سکندر صلابت غضنفر مهاب (؟) پادشاه عالیجاه خورشید کلاه سیاره (؟) سپاه سرور سلاطین شوکت آئین عیسویه سلطان الفضلاء و الرهابین و المسیحیة مسند نشین شریعت عیسوی صاحب تمکین سریر ملت نصاری مزین اورنك عظمت و اقبال شایسته سریر فضل کمال مفسر آیات زبور و انجیل سزاوار شرایف تعظیم و تبجیل پادشاه ذی شوکت عالیشان فرمان فرمای ممالك فرنگستان

(۱) مزین و مجلی باد بعد از تمهید قواعد محبت و دوستی و اظهار کـمال مصادقت و یگانگی مرفوع رأی آفتـاب انجلا و مشهود

---

(۱) رسم نامه نویسی میانه شاهان و فرمانروایان در آن زمان براین بود که هر کجا که میخواستند نام پادشاه یا بزرگی را ببرند جای نام را در متن تهی نهاده نام را در بالای صفحه یا درکنار آن می نوشتند دراین جاهم نام « حضرت روم پاپا » را ازمتن بیرون برده در بالای صفحه نگاشته

ضمیر منیر قمر اعتلا میگرداند که در این اوقات خجسته ساعات مکتوب محبت نشان و صحیفهٔ مصادقت بنیان که بمصحوب ایلچیان فرخنده بیان اعنی فضیلت شعار عمدة الفضلاء المسیحیة فرنسیس کوسته کشیش و سعادت و عزت آثار دیا گومرنده بدین جانب ارسال بودند(؟) دراعز زمان و اسعد اوان وارد گشته مضامین مودت تزیین آن که مشعر بر اظهار محبت و دوستی و وداد و تاکید مراسم خصوصیت والفت واتحاد بود خاطر نشان اشرف گشت و از فحوای کتاب شریف و تقریر دلپذیر ایلچیان فصیح البیان چنین معلوم گشت که دوستی و محبت ما در دل ایشان اثر کرده و اظهار این معنی که در مراسلهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی شده محض صدق و صدق محض است برضمیر منیر ظاهر است که در زمان پیش هرگز میانه پادشاهان ایران و سلاطین فرنگستان طریقهٔ باز گشت نبوده وبا یکدیگر الفت و آشنائی نموده اند بجهة آنکه دوستی ایشان در دل ما اثر کرده بود پیش از انکه از جانب ایشان اشعار شود و اظهار محبت و دوستی نماید نواب همایون ما باعث و بادی این امر شده فتح ابواب مراسله و دوستی کرده ایلچی بخدمت شریف فرستادیم حالا که ایشان از دل و جان دوست و معتقد ما شده اظهار دوستی و محبت کرده اند ما نیز بیشتر از بیشتر دوست ایشانیم و میخواهیم که همیشه میانهٔ ما و حضرات پادشاهان فرنگیه قواعد الفت و آشنائی و روابط خصوصی و دوستی مرعی و مسلوك بوده باشد وروز بروز دوستی ما و ایشان زیاده گردد و همواره ابواب آمد شد طبقه مسیحیه باین دیار مفتوح بوده باشد و اینمعنی برما ظاهر است که آن پادشاه عالیجاه بزرك و سرور جمیع سلاطین مسیحیه اند بجهت فضل

و کمال و شوکت و بزرگی که در میانهٔ سلاطین فرنکیه دارند همکی پادشاهان مسیحیه آن سلطان مستند شریعت عیسوی را دوست میدارند و اطاعت مینمایند ما نیز بیشتر از ایشان آنحضرت را بزرك میدانیم و دوست داریم واصلا ازرضا و صلاح آنحضرت تجاوزی نداریم ودراعزاز و احترام جماعت کرستان و رعایت و مراقبت طبقهٔ مسیحیه که بممالك محروسه تردد وآمد شد مینمایند دقیقهٔ فرو گذاشت نمیفرمائیم وجماعت کرستان که در اینولایت اند همکی بفراغت خاطر در معابد خود بطاعت و عبادت حضرت پروردگار عالمیان مشغول اند و حرمت و عزت ایشان بیشتر از مردم خود میداریم یحتمل که حقیقت این حال از تجار ومترددین فرنکیه بسمع شرف رسیده باشد و ایلچی ایشان نیز که بملازمت عالی میرسد معروض خواهد داشت که نواب همایون ما چه مقدار رعایت جانب مسیحیه میفرمائیم و در این اوقات که پادریان عظام اعنی قدوتی ارباب الملوك و الرهابین فرنتونی و فرکایتو و فرح ران از جانب اعلیحضرت والا رتبت پادشاه جمجاه خورشید کلاه گردون بارگاه انجم سپاه ( از اینجا نام پادشاه را بیرون برده و در کنار صفحه به عبارت « دان فیلیپ پادشاه اسپانیه » نوشته ) بدینجانب آمده بودند مقدم ایشانرا عزیز و گرامی داشته آنچه لازمهٔ اعزاز و احترام بود نسبت بدیشان بجای آوردیم و الحق ایشان بغایت سنجیده و سلوك ایشان پسندیده بود و آنچه قاعده و طریق دین و آداب کیش و آئین ایشان بود بجای آورده در مراسم طاعت وعبادت بسیار مجد وساعی در کمال زهد ودینداری وغایت صلاح وتقوی و پرهیزکاری بودند و چون از دنیا گذشته بودند هرچند تکلیف اسباب وجهات دنیایی بدیشان نمودیم

و آنچه بایشان شفقت میکردیم اصلا قبول نکردند وفرنتونی پادری را باز گردانیده نزد امارت وشجاعت‌شعار سلطان‌البحار ابوزره حاکم گووه فرستادیم و فرکلیتور فرح ران در خدمت نواب همایون ما و منظور انظار شفقت وعاطفت‌اندچون قبل ازاین ایلچی بخدمت شریف فرستاده‌ایم وشرح حالات اینجائی وقرارداد خاطر محبت تاثیرهمایون ما ومحبت و دوستی که با پادشاهان عظیم‌الشان فرنگستان بتخصیص آن پادشاه عالیجاه رفیع‌الشان داریم مصحوب ایلچی مذکور بخدمت شریف اعلام نموده ام و در نامه محبت آئین آنحضرت قلمی شده بود که هنوز ایلچی مابخدمت ایشان نرسیده لهذادرینولاسعادت وعزت قباب دیاو گومرنده راباتفاق سعادت اماب(؟) بسطام‌قلی بیك كه‌ازملازمان اعتمادی نواب همایونـی ماست روانـه ملازمت سامـی گردانیدیم و عمدةالفضلائی فرنسیس کوسته کشیش درخدمت اشرف توقف دارد انشاءالله تعالی چون ایلچی ما که قبل از این فرستاده‌ایم معاودت نماید آنچه مصحوب اوقلمی فرموده باشند وسفارش شده باشد بعمل آورده بعد از اطلاع بر کماهی حالات و اوضاع انجائی و قرار داد خواطر حضرات سلاطین فرنکیه آنچه در هر باب مصلحت بوده باشد چنـان فرموده کشیش مذکوررا روانه خدمت شریف خواهیم فرمود مطلقا ازرضا و صلاح ایشان تجاوزی نداریم چون غرض منحصر بود زیاده اطناب نرفت عواقب امورشان بخیر وخوبی مقرون باد

# در پیرامون تاریخ آذربایجان

اینکه در صفحه ۱۵۳ نمایندگان انجمن‌را شمرده ایم یکی‌هم ازایشان آقای معین‌الرعایا بوده . خبر درست تر اینست که انجمن که پراکنده شده بود چون دو باره میخواهند آن راگرد آورند همان نمایندگان پیشین که یکی از ایشان آقای معین‌الرعایا بوده بر می گردند وچون دوتن از ایشان ( بصیرالسلطنه واجلال‌الملك ) در قونسولگری‌روس بست نشسته و یکی ( حاج معتمدهمایون ) بدوچی رفته وچند تن به استانبول ودیگر جا ها سفر کرده بودند بجای ایشانست که نمایندگان نوین داوطلب می شوند .

در شماره پنجم حمیدالملك نامی را یادکردیم که آقای روایی می نویسند درپیش‌آمد بمباردمان دارالشوری‌جنك کرده . آنچه دانسته شد درست آن نام « حامدالملك » است و این مرد پس از برانداختن محمدعلیمیرزا در تهران بوده وسفری بکاشان برای دستگیر کردن نایب حسین پدر ماشاءالله‌خان میکند که در آنجا بادست نایب حسین کشته می شود .

چنانکه پارسال نوشتیم اینك دو باره یاد آوری میکنیم که آغاز مشروطه را باید از سیزدهم مردادگرفت واینکه آن را ازچهاردهم میگیرند وآن‌روزرا « عید مشروطیت » می نامند یکی‌از غلطهاست . فرمان مشروطه که مظفرالدین شاه داده در روز یکشنبه بوده که همان را بتاریخ شمسی برمی‌گردانند ولی در حساب اشتباه کرده بجای سیزدهم مرداد چهاردهم آن را می‌گیرند . این اشتباه اگر چه بزرك نیست ولی برای آنکه یك کسی از اروپا ودیگر جاها آن را درنیابد وبرخ ما نکشد بهتر است خود ماآن را درست کنیم . اینهمه کتابهای یاوه وبیجا که چاپ میشود خوب بود یك تقویم هم برای این حساب ها چاپ میشد که چنین اشتباهی رونمیداد .

# آنچه میخواستم نه آن شد

بر آن سر بودم در آغاز های مرداد بسفر آذربایجان بروم و این بود از انکه شاید شماره هفتم دیر کند پوزش میخواستم ولی چون کارهای وکالتی و یك دو پیش آمد نابهنگام دیگر هنوز فرصت سفر نداده اینست شماره را بهنگام خود نشر نمودیم و خرسندیم که اگر از دلخواهی باز مانده ایم دلخواه دیگری انجام گرفته .

**کسروی**

## آگاهی و پوزش

چون این شماره را باشتاب ازچاپ در آوردیم دسترس بکلیشه های نوین پیدا ننمودیم . نیز در «پرسش ـ پاسخ» و «یادگار فردوسی» را در این شماره نیز نتوانستیم آورد . امیدواریم در شماره هشت جبران نماییم .

## دوباره خواهش می کنیم

کسانیکه وجه اشتراك را نپرداخته اند بپردازند .

## غلط هایی که باید درست کرد

گاهی در پیمان غلطهایی روی میدهد وما آنهارا بفهم خوانندگان واگزارده چیزی دربارهٔ‌اش نمی نویسیم . ولی در این شماره سه غلط روداده که باید یادآوری نموده وخواهش کنیم آنهارا درست نمایند :

۱ ـ صفحه ۴۰۸ سطر ۲۱ بجای « فکند » « نکند » درست است

۲ ـ صفحه ۴۱۸ سطر ۲۴ درست عبارت اینست : « آن را بعربی « سدیم » نام میدهند »

۳ ـ صفحه ۴۴۲ سطر ۱۸ بجای « برلشکر » « بر کشد » درست است

٤ ـ صفحه ۱/۹ تاریخ هجده ساله آذربایجان سطر ۹ درست عبارت اینست : « روز آدینه بیستم شهریور » عبارت « نوزدهم » درست نیست

# زمین‌لرزه در تبریز

بهنگامیکه آخرین بخش این‌شماره چاپ می شد خبر زمین‌لرزه تبریز رسید و چون تلگرافهای پیاپی رسیده و درهیچ یك‌ازآنها چگونگی را شرح‌نداده بودند مایه نگرانی همه علاقه‌مندان گردید چنانکه شب چهارشنبه چهاردهم مرداد را کمتر کسی از ایشان آسوده خوابید. ولی فردا خبر های روشن رسیده دانسته شد با همه سختی که لرزش زمین داشته وبه بیشتر خانه های شهر گزند رسانیده بمردم آسیبی نرسیده وهمگی آسوده جسته اند. مگر دو سه کودکی زیر دیوار مانده نابود شده اند.

ما امیدواریم همشهریان ما از این پیش آمد دلشکسته نشوند و بادلی استواروروشن‌بجبران شکست‌ها پردازند وچنانکه شیوه همیشگی ایشانست دراینهنگامیچیزان را فراموش ننموده درراه جبران گزند دستگیری از آنان دریغ ندارند. ارزش هر گروهی در روز های سختی شناخته می‌شود. درچنین هنگامهاست که باید خم بابرو نیاورد و رشته شکیبایی‌را از دست نداد. زبان گله بربسته دست مردانگی گشاد. تبریز ازاین آسیب‌ها فراوان دیده وهربار آبادی ازسر گرفته این زمان نیز همان خواهد بود. بنیاد های کهنه را براندازید و بجای آنها خانه های استوار و زیبا بسازید. این خود راهیست که شهر را هرچه بهتر گردانید.

---

**آگاهی**

شماره یکم سال دوم را هر کسی دارد بشرط پاکیزگی دفتر پیمان باز میخرد.